تاریخ ادبیات افغانستان

احمد علی کهزاد

1330

عرض مرام

کتابی که بنام (تاریخ ادبیات افغانستان) خدمت قارئین و جهت استفادۀ متعلمین و معلمین تقدیم میشود ، تدوین و تالیف آن چند سال قبل (1322) به آقایان احمد علی کهزاد، محمد کریم نزیهی، علی احمد نعیمی، محمد ابراهیم صفا و میر غلام محمد غبار سپرده شده بود. حضرات محترم به استثنای آقای محترم کریم نزیهی قسمت های متذکره را یکی بعد دیگری تالیف نمودند. آقای محمد کریم نزیهی نسبت گرفتاری ها نتوانست قسمت مربوطه خویش را تمام کند و بنابرین ریاست دارالتالیف آن قسمت را به آقای محترم علی محمد زهما سپرد. بعد از مدتی این قسمت هم تالیف و قسمت های پنجگانه تکمیل گردید.

این کتاب اقدام نخستین در تدوین تاریخ ادبیات افغانستان است. مولفین این کتاب از نویسندگان برجسته و با صلاحیت کشور اند. دارالتالیف قسمت های پنجگانه را بدون تصرف و تعدیل با عین شکل برای نشر و جهت استفادۀ شاگردان آماده نمود.

مدون و نویسندگان محترم مخصوصاً از حضرات معلمین که این کتاب را تدریس مینمایند، خواهشمند اند تا نظرات خود را در بارۀ کتاب به ریاست دارالتالیف بسپارند تا در طبع ثانی غور و مد نظر گرفته شود

ریاست دارالتالیف

وزارت معارف

1329

تاریخ ادبیات افغانستان

قسمت اول

از قدیمترین زمانه تا ظهور دین مقدس اسلام

مؤلف

احمد علی کهزاد

1330

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ ادبیات افغانستان

قسمت اول

از قدیمترین زمانه ها تا ظهور دین اسلام

بخش اول

زبانهای هند و اروپائی

هند و آریائی، سانسکریت ویدی، زند یا زبان اوستائی، پشتو، سایر لهجه های آریایی افغانستان

زبانهای هند و اروپائی:

در مناصفهٔ دوم قرن 18 میلادی یک نفر مبلغ فرانسوی بنام (انگتیل دوپرون Anguetil Duperon) در سال 1761 به هند آمده اوستا را نزد پارسی زبانهای هند مطالعه کرد و در سال 1771 م اولین ترجمه آنرا به محیط اروپا عرضه کرد.

مجامع علمی ملتفت شدند که زبان کتاب زند با سانسکریت شباهت دارد. یکنفر مبلغ دیگز فرانسوی بنام (کوردو Couerdoux) در 1767 مکتوبی به اکادمی ادبیات و حفظ آثار فرانسه نوشته و بار اول موضوع شباهت بین کلمات سانسکریت، یونانی و لاتین را وانمود کرد. مستر (ویلیم جونز William Jones) در خطابه یی که در انجمن آسیائی کلکته ایراد نمود، نظریه قرابت زبانهای سانسکریت و یونانی و لاتین و حتی جرمنی و سلتی را در میان گذاشت.

بدین ترتیب در 1768 در مطالعات زبان شناسی مجرای جدیدی باز شد و علما ملتفت گردیدند که بین السنه اروپائی و هندی مثل یونانی و لاتینی و سانسکریت شباهتی موجود است. این قرابت تا چندی محض از روی تشابه کلمات دیده می شد تا اینکه صرف و نحو مقایسوی (Comparative Grammar) ثابت ساخت که تشابه زیادی در اصول صرف و نحو آن زبانها هم ملاحظه می شود. به عبارت دیگر این زبانها محظ در مواد با هم شباهت ندارند بلکه شباهت در قالب آنهاست. زبان شناسان علت این تشابه اساسی را منوط به یکی از علایق ششگانۀ ذیل: تجارت، مهاجرت، همجواری خاک، آئین، تسلط و مبدأ مشترک می دانند و یک یا چند عامل از این عوامل در این امر دخیل است. اما علت اساسی تعلقات اروپا و هند از نقطه نظر زبان همان "مبدأ مشترک" ایست که قرار آن متکلمین لسان سانسکریت هند، یونانی، لاتینی، اسلاوی و غیره روزی در محلی یکجا زندگانی داشتند و به زبان مشترکی حرف می زدند که آن را "زبان مادر" یا بصورت وضعی و اصطلاحی "هند و اروپائی Indo-European" گویند.

جدا شدن این کتله ها و تقسیم آن به شاخه ها سبب ظهور خانواده های السنه و لهجه های فرعی از اصل تنه هند و اروپائی گردیده است. دانشمندان برای کشف چگونگی زبان اصلی هند و اروپائی از دو چیز مهم کار گرفته و می گیرند. یکی نوعیت تغییرات صوتی زبان و دیگر مقایسه اصول صرف و نحو [دستور زبان] از قبیل گردان افعال، صرف اسمأ و اشتقاقات و دسته بندی کلمات و غیره. با این قبیل ملاحظات ثابت شده است که هر یک از زبانهای مشخصی که جزء السنه هند و اروپائی می آیند، از نقطه نظر صوت و صرف و نحو در

اصل مبدأ در یک زبان باستانی و اولیه اشتراک باهمی پیدا می کنند. این زبان باستانی یا اولیه برای السنه هند و اروپائی همان نسبتی را دارا می باشد که زبان لاتینی برای السنه رومن یا زبان سانسکریت برای پراکریت ها دارد. به این اساس شاخه های زبانهای هند و اروپائی: سانسکریت، زند، لاتینی، یونانی، پشتو و فرس قدیم هر کدام به جای خود دارای عواملی می باشند که بر همگی از رنگها به تجدید ساختمان زبان اولیه و مادری هند و اروپائی کمک می توانند. دخالت کلمات بیگانه در یک زبان به هر پیمانه ای که باشد، ماهیت آن را تغییر داده نمی تواند به شرطی که آن زبان دارای اصول صوتی و صرف و نحو اساسی و محکم باشد. زیرا صوت و صرف و نحو قالب بر کلمات و مواد زبان است. با وجودیکه یک دستهٔ علما با صلاحیتهای مختلف علمی به وجود یک ملت هند و اروپائی قائل شده اند و وجود یک زبان مادری هند و اروپائی هم مستلزم آن است، اما اگر در نفس امر خوب دقت شود اسناد تنها همین قدر وانمود می کند که در یک عصر دور افتاده اقوامی با داشتن نژاد و مدنیت مختلف دارای یک اصول صوتی و یک صرف و نحو و دستهٔ لغات مشترک بودند و بس. زیرا واضح است که وحدت زبان حتماً وحدت نژاد و وحدت مدنیت را ایجاب نمی تواند. بهر حال مهد اقوام هند و اروپائی با مهد متکلمین زبان هند و اروپائی موضوعی است که نظریات در آن باره مختلف است و نکات مختلف پیشنهاد شده است. منجمله یکی هم نظریه ایست که ما در تاریخ خود اتخاذ کرده ایم و آن اراضی ایست بین حوضه علیای سردریا – آمو دریا که در میان مؤرخین و زبان شناسان طرفدار زیاد داشته و دارد و بعد از کشف زبان "کوتچی" سر از نو تقویت یافته است ([1]). به این اساس این مفکوره امروز عمومیت دارد که متکلمین السنه "سنتم" و حصهٔ از گویندگان زبانهای "سنتم" از آسیای مرکزی برخاسته، از راه جنوب اورال و شمال بحیره خزر راه مغرب را پیش گرفتند و یک حصه دیگر اقوام "هند و آریائی" از شمال اکسوس به طرف جنوب متمایل گردیدند. در حالی که خویشاوندان آنها اقوام بادیه نشین "سیتی" یا تورانی که شاخه ای از آنها یعنی تخارها جزء متکلمین دسته "سنتم" می آیند، جابجا ماندند و جزئی کوچک در دوره های جدیدتر بیجا شده و به حصص شمال شرقی کشور ما مستقر شدند.

آریائی یا هند و آریائی

در میان دسته های السنه هند و اروپائی آنکه از همه بیشتر شواهد کافی و حتی متون ادبی از خود باقی گذاشته دسته زبانهائی است که به نام واقعی "آریائی" یا به اسم وضعی "هند و آریائی" شهرت دارد. متکلمین زبان اولیه و مادری هند و اروپائی اگر در پرده های قبل التاریخ ملفوف می باشند، گویندگان خانوادهٔ زبانهای هند و آریائی در آغاز دورهٔ تاریخی روی صحنه می آیند و عبارت از یک دسته قبایلی می باشند که در "آریانه ویجه"، در حوزه علیای سردریا و آمودریا زیست داشتند و دامنه زندگانی مشترک آنها در شمال آریانا یا افغانستان امروزی در علاقهٔ باختر هم ادامه داشت. زندگانی مشترک قبایل آریائی یا هند و آریائی و محل آن در تاریخ ادبی کشور ما اهمیت بسزایی دارد زیرا این زندگانی مشترک عامل تشکل لسان آریائی شده که از آن به نوبه خود زبانهای (هندی مشترک) و (آریائی مشترک) به میان آمده که قدیم ترین شاخه های متقابله آنها سانسکریت ویدی و زبان اوستائی است که خود آنها با شرایط موجودهٔ تحقیقات زبان شناسی مبدأ خانوادهٔ زبانهای هندی و آریائی شناخته شده اند و هر کدام از خود یک سلسله لهجه های ضمنی و فرعی دیگر دارد. این دسته ها در حقیقت هر کدام لهجه های یک زبان واحد اند که بعد از انشعاب از تنه مشترک بصورت مستقل تحول و نشو و نما نموده اند. ملتفت باید بود که وحدت زبانهای "آریائی" یا هند و آریائی مانند وحدت زبانهای جرمنی یا "ایتالوسلتی" یک وحدت ایجابی لسانی نیست بلکه جنبه وقوعی و واقعی دارد. حقایق مختلفی وانمود می کند که متکلمین زبانهای هندی و آریائی هر دو در السنه متقابله خویش، خود را بیک نام مشترک "آریا" می خواندند و بهمین جهت زبان مشترک ایشانرا "آریائی" هم خوانده اند.

زبان آریائی که به خانواده های هندی و آریائی تقسیم شده است، از نقطه نظر اصول صوتی و صرف و نحو و لغات بقدر کافی حفظ شده و به اساس آن بطور مثال بسهولت می توان زبان اوستائی قدیم را به سانسکریت یا سانسکریت ویدی را به زند یا اوستائی تبدیل گردانید و این بزرگترین نشانه ای ایست که وحدت زبان آریائی یا "هند و آریائی" را ثابت میسازد و برای هیچ یک دسته یا خانواده دیگر هند و اروپائی

این کیف میسر نیست زیرا در داخل هیچ دستهٔ شاخه های مرکبه حفظ نشده اند.

معمولاً عقیده برین است که در یک زمانه معین مثلاً در حوالی قرن 14 یا 15 (ق- م) زبان آریائی محتملاً از فارس، مدیا وسغدیان گرفته تا پنجاب در ساحه وسیعی که آریانا یا افغانستان قسمت های وسطی آنرا اشغال کرده است، عمومیت داشت و حرف زده می شد. پیشتر گفتیم که اقلاً حصص شمالی یا شمال شرقی افغانستان جزء ساحه ئی بود که حیات مشترک قبائل آریائی یا هند و آریائی را دیده است. چون زندگانی مشترک عامل تشکیل زبان مشترک است، طبعاً حکم می توان کرد که کانون زبان آریائی حوزهٔ دو طرفهٔ اکسوس یا آریانای شمالی را در بر می گرفت و نظر به بقایای لهجه های متعدد خانواده هندی و آریائی احتمال زیاد می رود که دامنه کانون زبان مشترک هر دو خانواده تا سلاسل هندوکش هم انبساط یافته باشد.

زبان آریائی یا هند و آریائی را بدو دسته یا خانواده معین تقسیم می کنند:

1- خانوادهٔ هندی

2 - خانوادهٔ آریائی

هندی مشترک و آریائی مشترک که مبدأ این دو خانوادهٔ زبان اند و بعلت عدم شواهد قدیمترین شاخه یعنی سانسکریت ویدی و لسان اوستائی از آنها نمایندگی می کند، هر دو طبق تعریف فوق و بقرار شواهد وقوعی در افغانستان ظهور و نشو نما یافته است و پیش از این که به مشرق و مغرب یعنی به هند و فارس برسند، مراحل اولی ادبی خود را در ماحول هندوکش گزرانیده اند. از این جهت است که نه تنها تا امروز لهجه های فرعی هر دو خانواده در کوههای افغانستان موجود است بلکه قرار بعضی نظریه ها زبان پشتو طوری ممیزات مشترک هر دو را دارد که آنرا برخی از زبان شناسان زبان مستقل بین دو خانوادهٔ هندی و آریائی قرار داده اند.

سانسکریت ویدی

اصل مبدأ خانواده زبانهای هندی را زبانی تشکیل می دهد که مدققین بنام فرضی "هندی مشترک" یاد کرده اند که از آن در ظاهر امر عجالتاً اثری نیست و اگر هم است همان هندی قدیم است که به زبان دیگر آنرا "سانسکریت ویدی" یا زبان "ودا" می خوانند و با وجود اینکه زبان سرودهای ویدی هم یکدست نیست، رویهمرفته آنرا صحیح ترین یا قریب ترین مظهر "هند و اروپائی" می شمارند. این زبانی است که از روی آن بهتر از لسان اشعار هومر و بهتر از حصص اوستا کیف زبان مادری اولیه هند و اروپائی را درک می توانیم. سپس سانسکریت کلاسیک می آید و این زبانی است که پانی نی (Panini قرن سوم ق- م) عالم صرف و نحو اتکی برای تفریق آن زبان سرود و آنرا (بهشه Bhasa) خوانده است. زبان بهشه کلاسیک مانند زبان ویدی همان هندی قدیم است که در یک موقع معین زیر قوانین و انضباط آمده و هنوز تحت تاثیر ویدی است.

هندی متوسط نه از سانسکریت کلاسیک بلکه از همان هندی اولیه جدا شده است. اگر چه ظهور آنرا در قرن 6 (ق– م) نسبت می دهند ولی عروج آن معاصر آشوکا است که فرامین سنگی و ادبیات چاپی و پراکریت ها از آن نمایندگی می کند. سپس هندی جدید می آید که عبارت از اردو و هندی می باشد. اولی با نفوذ اسلام و عرب با زبان عربی و فارسی مخلوط شده و به رسم الخط فارسی و عربی است. زبان دومی از اینگونه کلمات عاری است. هندی کلمات جدید خویش را از زبان سانسکریت گرفته و برسم الخط (دیوا نگاری) نوشته میشود.

زند یا زبان اوستائی

خانوادهٔ زبانهای آریائی مانند خانوادهٔ هندی مبدائی داشته بنانم فرضی "آریائی مشترک" که ظاهراً اثری از آن در میان نیست و اگر هم است زبان قدیم ترین قسمت اوستا یعنی (گاتها) از آن نمایندگی می کند. خانواده السنه آریائی را معمولا به دو شاخه اساسی تقسیم می کنند:

1 - پارسیک یا جنوب غربی

2 - غیر پارسیک یا دسته شرقی

پارسیک یک رشته زبانهائی را در بر می گیرد که قدیم ترین شکل آن فرس قدیم هخامنشی و صورت متوسط آن پهلوی ساسانی است که هر دو در فارس ظهور کرده اند. اگر چه شکل جدید این سلسله فارسی امروزی را می دانند، ولی دری یا فارسی خراسان جزء دسته شرقی است. این موضوع پسانتر بجایش مفصل شرح داده خواهد شد.

مبدأ شاخه غیر پارسیک یا شرقی (زند) یا زبان اوستائی است که نه تنها قدیم ترین شکل مخصوص این شاخه است بلکه قراریکه گفتیم در میان السنه آریائی به مفهوم عام کهن ترین نمونه زبان های این خانواده محسوب می شود و محل ظهور و نشو نمای آن صفحات شمال و شمال شرقی افغانستان است. صورت متوسط این شاخه در دست نیست و اشکال جدید آن نه یک زبان بلکه دسته زبان هاست که بنام دسته (غلچه) یا زبان های پامیر و لهجه های اورمری و پراچی یاد می شوند که از آن ها بعد تر تحت عنوان سائر لهجه های آریائی افغانستان بصورت مختصر بحث خواهیم نمود.

پشتو

شبهه ای نیست که مبدأ زبان پشتو به (هند و اروپائی) و (هند و آریائی) تعلق می گیرد ولی بیشتر از این عجالتاً بصورت قطع فیصله نشده است که پشتو جزء خانواده هندی می آید یا جزء خانواده آریائی یا اصلاً شاخه مستقلی است میان زبانهای هند واروپائی و هند و آریائی. داکتر فردریک میولر (Dr. Fredric Max Muller) نظریه داشت که پشتو جزء زبانهای آریائی است. داکتر ترومپ (Dr.Trumpp) معتقد بود که پشتو جزء زبانهای آریائی نیست بلکه جزء خانواده هند و آریائی است. با این فرق که عضو حقیقی خانواده هندی نبوده بلکه شکل مستقل دارد و مثال اولین تحولی است بین خانواده هندی و آریائی. به این لحاظ ممیزات هر دو خانواده را دارا می باشد ولی بیشتر به پراکریت ها یعنی خانواده هندی شباهت بهم میرساند. این نظریه از طرف جمعی از دانشمندان مثل پروفیسور فن سپیگل (Prof. Von Spigal) و داکتر هورنل

(Dr. Hornle) و دارمستتر (Prof. Darmistteter) قبول شد، ولی بعدتر دانشمندان اخیر الذکر از این عقیده ها گذشته و پشتو را جزء زبانهای آریائی قرار دادند و اظهار نمودند که این زبان از "زند" و یا از زبانی که شبیه به زند بود، برآمده. پشتو عملاً به "زند" همان نسبتی را دارد که فارسی کنونی به فرس هخامنشی دارا می باشد. سپس این نظریه تقویت شد و به اساس آن پشتو جزء شاخه شرقی زبانهای آریائی می باشد ولی با شباهت هایی که به زند دارد و نسبت به دسته های پارسیک یک طرف به زبان گاتهای اوستا نزدیک است و از جانب دیگر قرابت آن به پراکریت ها، آن را به خانواده السنه هندی هم سهیم می سازد. این خواص دو جانبه اگر چه یکی آن فرعی هم باشد از نقطه نظر انشعاب زبانهای هند و آریائی به مفهوم عام از خاکهای دو طرفۀ هندوکش این اهمیت را مضاعف می سازد.

سائر لهجه های آریائی

در اثر پارۀ مطالعات زبان شناسی که تا حال در افغانستان به عمل آمده بقایای تقریباً بیست لهجه دیگر در دره ها و کوه های این مملکت به مشاهده رسیده که بعضی مثل دسته غلچه یا زبانهای (پامیر) و اورمری و پراچی جزء شاخه شرقی خانواده آریائی می باشند. برخی مانند السنه نورستانی، پشه ئی، کاتی، وایگلی، اخشون و خووار (Khowar) و پارسون به لهجه های هندی تعلق می گیرند. در جنوب هندو کش شرقی در مناطق شمال غرب هند دسته زبانهای دیگری موجود است که در مطالعات زبانشناسی بنام دسته (داردیک Dardic) یا (پیشه چه Pisacha) شهرت دارد و ممیزات هر دو خانوادۀ هندی و آریائی را دارا می باشند. از روی این بیانات مختصر واضح می شود که کوه های افغانستان روزی کانون قبائل آریائی هند و آریائی بوده و مبدأ اولی دو خانوادۀ السنه هندی و آریائی و زبانها و لهجه های مربوطه هر کدام در اینجا نشو و نما یافته و با وجود مرور چهار هزار سال باز شواهد عملی آنقدر باقی است که این نظریات را بصورت حتمی ثابت کند.

اسمأ و محل رواج بعضی لهجه های فوق الذکر قرار آتی است:

لهجه های دسته غلچه عبارت است از:

منجانی، اشکاشمی، سرکولی، زیباکی، واخی، شغنی، روشانی، یغنوبی، وانچی، یازگلامی و غیره. این لهجه ها در دره های مختلف پامیر معمول است و بعضی از آنها متروک شده اند.

واخی

مردم واخان در نواحی (زیبق)، بین رودخانه پامیر و هندوکش به آن صحبت میکنند.

شغنی

در شغنان و روشان در شمال واخان و در علاقه (غاران) مورد استعمال میباشد. گویندگان آنرا بنام (خگنی) یا (خگنان) نیز میگویند.

سرکولی

این زبان اصلاً زبان (شغنی) است که بعد از رسیدن به سرکول پامیر به نام (سرکولی) مثمی شده است. بنا بر ان یک زبان بوده و شرقی ترین زبان خانواده زبانهای غلچه میباشد.

اشکاشمی

این زبان با دو لهجهٔ آن یعنی (سنگلیچی) و (زیباکی) در اشکاشم و زیباک حرف زده میشود. در این منطقه برعلاوه اشکاشمی، فارسی، واخی، شغنی و ترکی نیز حرف زده میشود.

منجانی

در علاقه منجان در شمال کوتل (دورا) که مناطق معادن لاجورد میباشد، حرف زده میشود. منجانی از زبانهای قدیمتر است و به اوستا نزدیکتر میباشد. منجانی را (منگی) نیز گویند و یک لهجه آن در دربند بنام (یودغا) یاد میشود.

زبانهای داردیک یا پیشه چه

زبانهای نورستانی در مقابل دره های فوق در دامنه های جنوبی هندوکش حرف زده میشود و عبارت اند از: کاتی، وایگلی، اخشون، پرسون، کتار و گمبیر، و سنون. همچنان چند زبان دیگر با زبانهای نورستانی نزدیک اند که عبارت اند از زبانهای پشه ئی میباشند.

نورستانی های سیاه پوش به زبان باشگلی صحبت میکنند.

اورمری

این زبان در دره لوگر در برکی برک و در وزیرستان نزدیک کانی گرام (مسعود و وزیر) معمول بوده از محل اول الذکر در این سال های اخیر نسبتاً کم شده است. این زبان را (برگشته) نیز خوانند. شخصی بنام غلام محمد خان قواعد زبان برگشته را تالیف نموده است.

پشه ئی

از وایگل نورستان بطرف شرق تا گلبهار بطرف غرب حرف زده می شود و مراکز آن کنر و لغمان است و از خود چهار لهجه دارد.

(1) - لهجه شمال غربی (گلبهار و شتل)
(2) - لهجه دره اوزبین (غرب لغمان و الیشنگ علیا)
(3) - لهجه تگو و نجرو (تگاب و نجراب)
(4) - لهجه لغمان (الینگار، کنر و دره پیچ).

بخش دوم

ادب ویدی

عمومیات ادب ویدی، ادبیات شفاهی، سرودهای معلوم و سرودهای گمشده، ریشی، رگوید، محل ظهور سرودهای ویدی

عمومیات ادب ویدی

قراریکه در بخش اول ذکر یافت زبان سانسکریت پیش از اینکه به این نام مسمی شود، یعنی زبان سرودهای اولیه آریائی که قدیم ترین مظهر لسان هند و اروپائی شناخته شده در ماحول هندوکش نشو و نما یافته است.

آریاها در آن مراحلی که بین حوزهٔ اکسوس واندوس (آمو دریا و سند) می زیستند، مراتب رشد معنوی را به اندازه کافی پیموده و سویه فکری طبقات منور بجائی رسیده بود که الهامات دل و تخیلات عقیده خود را در قالب سخن موزون در آورند.

این سخنان موزون عبارت از یک سلسله اشعاری است معروف به "سرودها" که قسمتی از میان رفته و قسمت دیگر سینه به سینه حفظ شده تا در قید تحریر و کتابت درآمده است. پیشتر اشاره کردیم که زبان سرودهای آریائی، قدیم ترین مظهر زبان هند و اروپائی است. حالا به این نکته متوجه می شویم که قدیم ترین مظهر ادبی هند و اروپائی یعنی سرودهای آریائی در قالب ادب شفاهی بار اول در کوهپایه های آریانا (افغانستان) به میان آمده است.

ادبیات شفاهی نسبت به ادبیات تحریری قدیمتر و طبیعی تر است و بحکم قانون فطری میتوان گفت که همه اقوام بشری این مرحله را کم و بیش گذرانیده اند ولی رویهمرفته همه جا از مراحل ابتدائی تجاوز نکرده و اگر تجاوز هم کرده، حفظ نشده و در نتیجه اثر زیادی از آن باقی نمانده است. لذا می توان گفت که ادبیات شفاهی و مخصوصاً

حفاظت آن قرن ها در حافظه و سینه یکی از اختصاصات آریائی و باز اگر دقیق تر بگوئیم یکی از ممیزات مختصه قبائل هند و آرائی است که در عرف ما بنام کتله باختری خوب تر شهرت یافته است. در ماحول هندوکش که مهد ظهور و نشو و نمای ادبی آنهاست، پدران خانواده طبق یکی از عادات کهن خانوادگی که جنبه مذهبی هم به خود گرفته بود، نهایت کوشش به خرج میدادند تا فرزندان خود را از ثمرهٔ میراث معنوی مستفید سازند و این رسم نیکو سبب شد که سرودهای آریائی چه ویدی و چه گات ها که از آن در بخش سوم صحبت خواهیم کرد، حفظ و صیانت شود.

سرودهای معلوم و سرودهای گمشده

روی هم رفته مجموع سرودهای آریائی را دو عنوان می دهند:

(1) - سرودهای معلوم
(2) - سرودهای مجهول یا گم شده

این طبقه بندی به شهادت متن خود سرودهای معلوم به میان آمده و از روی آن معلوم می شود که غیر از سرودهائی که تا حال در دست است، سرودهای دیگری هم بوده که بیشتر آن به علت قدامت زمان از خاطره ها هم محو شده است.

تذکر موضوع سرودهای گم شده آریائی در تاریخ ادبیات افغانستان کمال اهمیت دارد زیرا قراریکه بعدتر خواهیم دید چون صحنه ظهور قدیم ترین سرودهای معلوم جنوب هندوکش بوده است، می توان سرودهای گم شده را تا یک اندازه زیاد محصول تقرر آریاها در شمال هندوکش دانست و احتمال بسیار قوی می رود که انشأ سرودهای آریائی در حوزه اکسوس (آمودریا) شروع شده باشد. ([2])

ریشی

سرودهای آریائی که معمولاً بنام سرودهای (ویدی) یاد می شود و شرح لغوی و ادبی آن بعدتر خواهد آمد، محصول ذوق و قریحه شعرائی است

که از میان بعضی خانواده های آریائی سر بلند کرده و معمولاً آنها را (ریشی) می گفتند.

کلمه ریشی در عصر ویدی مفهومی داشت جامع و بر کسانی اطلاق می شد که در تمام دانستنیهای متداوله وقت معرفت داشتند. ریشی ها یا دانایان قوم در حیات روحانی، اجتماعی، سیاسی و ادبی جامعه قیادت می کردند و در حفظ رسوم و عنعنات و تقویه روحیات قومی و راهنمائی مردم به مدارج عالی اخلاقی سهم بارز و برجسته داشته اند و عصاره افکار صائب خویش را در لفافهٔ اشعار و سرودهای مهیج و جذاب طوری به مردم تلقین می کردند که بعد از سه و نیم هزار سال هنوز باقی و در قطار زیبا ترین مظاهر ادبی بشر قرار دارد. ریشی ها شعرائی بودند که شعر سرائی پیشه آنها بود و به این وسیله در تمام طبقات از کانون خانواده ها گرفته تا دربارهای شاهان نفوذ داشتند و در همه جا محبوب و محترم بودند.

ریشی ها در واقع زبان سانسکریت را پیش از اینکه سانسکریت شود در آوان اولی نشو و نما چنان توسعه دادند که در دوره های بعد نظیر آن را نمی توان یافت. سرودهای ویدی خوشبختانه زیادی این ریشی ها را چه مرد و چه زن حفظ کرده و از آن به صراحت معلوم می شود که مردان و زنان آریائی در عصر ویدی در انشأ و سرود و حفظ امانت و میراث معنوی ادبی می کوشیدند و در اثر اجتهاد افراد منور خانواده ها بود که این مجموعهٔ بزرگ ادبی به میان آمد و در طی هزاران سال حفظ شد.

ریگ وید

رویهم رفته سرودهای معلوم آریائی را بنام (سرود وید) یا ویدی یا محض بنام (ودا) یاد می کنند.

(ودا) اصلاً به معنی (دانش و معرفت) است و از فعل (وید) یعنی (دانستن) اشتقاق یافته و مجموع سرودهای ویدی از نقطه نظر قدامت و

موضوعات مذهبی به چهار مجموعه یا کتاب تقسیم شده است که قدیمترین و مهمترین آن به (ریگ ویدا) یعنی (دانش مقدس) موسوم است و از نقطه نظر مراتب ادبی و امثال جغرافیائی و نیمه تاریخی ارتباط زیاد به وادی های جنوب هندوکش " افغانستان شرقی " دارد.

ریگ وید مشتمل بر 1028 سرود است که آن را بطور عموم به ده کتاب یا جزوه یا قرار اصطلاح ویدی به ده (ماندلا Mandala) یا دائره تقسیم نموده اند و هر یک را کتاب خانواده ئی نیز گویند.

گرچه بطور عام سرودهای ده جزوه ریگ وید دارای خواص مشترک نیست، اما شش کتاب آن که از دوم تا هفتم باشد مشابهاتی بهم دارد و هسته مرکزی جزوه هائی دیگر را تشکیل می دهد. اوزان اشعار سرودهای مختلف و مصرع های منظومه ها 8 – 11 - 12 سیلابی می باشد.

کلام ریگ وید تا یک اندازه پیچیده و مرموز و اصطلاحات خاص دارد، ولی لطف بیان و تشبهات بدیع و امثال قشنگ و اسمأ ارباب انواع و تخیلات بدیع سخن را به منتها درجه قشنگ و پر کیف ساخته است. ریگ وید در حقیقت امر به تنهائی عصارۀ تمام ادب ویدی است زیرا سه کتاب دیگر وید و بقیه ادبیات بعد از عصر ویدی هم از آن الهام گرفته و بسیار مطالب آنرا اقتباس کرده اند.

مجموعۀ سرودهای ریگ وید به تنهائی محصول چندین قرن است و قسمتهای قدیم و جدیدی دارد که زبان آن هم به همان تناسب پارۀ تغییر کرده است.

در قسمتهای جدید سرود های مذکور استعمال حروف علت بیشتر شده و حرف (ی) در اکثر موارد جای (ر) را گرفته است و وقفه کمتر گردیده و بعضی لغات قدیم از استعمال افتاده است.

دوره های قدیم سرودهای ریگ وید را که بیشتر به خاکهای افغانستان شرقی تعلق می گیرد بنام عصر (شاندا) Chandas و دوره جدید آن را که به خاکهای ماورأ شرق "سندهو" ارتباط دارد، (مانترا) Mantras گویند. تعیین تاریخ ریگ وید به اتفاق آرا مشکل و نظریات بسیار

متباین است. بطور متوسط قدیمترین دورۀ آن را که عصر (شاندا) باشد بالاتر از سال 1500 (ق – م) قرار می دهند که سه و نیم هزار سال پیشتر از امروز شود. سه کتاب دیگر ویدی عبارت اند از: (سام وید)، (یجور وید) و (اتر وید). اولی کتاب آهنگ و نوا، دومی کتاب دعاهای قربانی و سومی کتاب جادو و تلسم است که بعد از مهاجرت و توطن آریاها در خاک پنجاب به میان آمده است. از لحاظ زبان و ملحوظات ادبی و مضمون میان این سه کتاب و ریگ وید فرق زیاد است و از نقطه نظر زمان هم بطور متوسط هزار سال آنها را از هم جدا می کند.

ادبیات بعد از ویدی شامل برهماناها، ایوپانیشاد، سوتراها و غیره است که عصر حماسی ادب سانسکریت را در بر می گیرد که خارج از حوزۀ ادبی کشور ما به میان آمده است.

محل ظهور سرودهای ویدی

سرود ویدی از نقطه نظر زبان و از نقطه نظر فن شعر مقدمه تاریخ ادبیات آریائی افغانستان است و تمهید این تاریخ ادبی با سرودی آغاز می شود که در قدیمترین و اصیلترین زبانهای هند و اروپائی انشأ یافته است.

سرودهای گم شده یا پیش آهنگ سرودهای معلوم در صفحات شمال هندوکش در پرورش قریحه شعرا تاثیری فراوان داشت و سبب شد که در جنوب سلسله کوه مذکور یک دورۀ جدید ادبی آغاز گردد.

رویهم رفته صحنۀ ادبیات ویدی شامل خاکهائی است که اقلاً از کاپیسا تا پنجاب انبساط داشت. قدیم ترین حصه این مجموعه یعنی سرودهای ریگ وید و مخصوصاً قسمتهای قدیمه آن در دره های هندوکش و سپین غر و در حوزۀ رودخانه های حصص شرقی و جنوبی افغانستان در (گندهارا) و " پختیا " سرود شده است و به این اساس می توان گفت که تجدید روح ادبی و انشأ سرودهای آریائی ویدی، در دره های (کوبها) کابل، (گوماتی) گومل، (کرومو) کرم، (سواستو) سوات به میان آمده و ریشی های متوطن این دره های سرسبز و شاداب خاطرات ادبی و عنعنوی متقدمین صف را طوری تجدید کرده اند که روش فکر، طرز

تخیل، اسلوب بیان و شیوه گفتار آنها سرچشمه ادب آریائی اصل ویدی شده و در چوکات زمان و مکان تا چندین قرن و تا منتها الیه نقاط شرقی پنجاب تعقیب گردیده است. پس قسمتهای قدیم ریگ وید که در آن به اکثر احتمال شمال هندوکش هم شامل است، بیشتر محصول قریحه سرشار و طبع لطیف سخن سرایان آریانا است که در حوالی سه و نیم هزار سال قبل به قدیم ترین زبان هند و اروپائی حرف می زدند. سرودهای این زبان قدیم ترین مظهر ادبی ما و ریشی های آن قدیم ترین شعرای کشور ما می باشند. این زبان و ادبیات منشأ زبانها و ادبیات در دوره های بعد شده و از همان زمان اولی به اسمأ آب و خاک و نامهای قبائل و پهلوانان عشیره وی و کوهها و وادی ها و رودخانه های افغانستان مزین است. داستانهای عشقی دختران کوهی وادی (کرومو و گوماتی) مانند قصه (پروتی)، قصه های جنگی قبائل پکتها (پشتون ها)، ایلناها (نورستانی ها)، دادیک ها (تاجک ها)، گندهاریها - اهالی (گندهارا- کابل تا پشاور) مانند جنگ (ده ملک) کارنامه های شاهان مانند (پکته)، (تورواپانا)، (دریکو)، (دیوواسا)، رشادت پهلوانان کوه نشین، جمع آوری گیاه سوما در قله های کوه بنجوان و صدها خاطرهٔ کوچک و بزرگ دیگر هر کدام به نحوی مجالس رزم و بزم آریا های ویدی را در دامنه های کوههای بلند و وادیهای سرسبز آریانا رسم می کند.

ریگ وید آئینه ایست که در آن چهرهٔ واقعی قبائل ویدی افغانستان را با تمام ممیزات مادی و معنوی آن می توان دید و می توان گفت که داستانهای حماسی، قوانین قبیلوی، جذبات عشق و روح سلحشوری، آتن و موسیقی و آنچه اختصاصات ملی ما را تشکیل می دهد، مبدأ آن سرودهای ویدی و ذهنیت آن عصر است که در طی چندین هزار سال انعکاس آن همیشه به رنگی در زندگانی قومی ما جلوه گر است و شعرا و نویسندگان و قصه سرایان ما همیشه از آن الهام گرفته و می گیرند.

بخش سوم

زبان و ادب اوستائی

زبان زند یا اوستائی، اوستا، گاتا، اوستای قدیم و جدید، جزوه های اوستا، مبدأ داستانها و ادب حماسی، تذکار منشأ اسمای محلی

زبان و ادب اوستائی

همانطوریکه زبان سرودهای ویدی از لسان (هندی مشترک) نمایندگی می کند، زبان زند یا اوستائی قدیم ترین مظهر لسان (آریائی مشترک) است و در عین زمان مبدأ شاخهٔ شرقی خانواده آریائی را تشکیل می دهد. کانون ظهور و نشو و نمای آن صفحات شمال یا دقیق تر بگوئیم منطقه شمال شرقی افغانستان است.

هندی مشترک و آریائی مشترک و یا سانسکریت ویدی و زبان اوستائی هر دو مبدأ مشترکی داشتند که قراری که دیدیم زبان شناسان آن را بنام وضعی (هند و آریائی) یاد کرده اند که در حوزه علیای اکسوس (آمودریا) در حصص شمال شرقی آریانا رواج داشت. آنچه از نقطه نظر زبان شناسی و تحقیقات ادبی قابل دقت است، این است که مراحل اولی ادبی هر دو زبان هند و آریائی چه سانسکریت و چه زند در افغانستان یا آریانای باستان به میان آمده و به هر دو طرف هندوکش سپری شده است.

در مقابل سرود ویدی که در بخش دوم گذشت، در زبان زند منظومه هائی داریم بنام سرود گاتا که شباهت آن با زبان وید دلیل بر مبدأ مشترک آنها و متکلمین آنها در شمال آریانا و یا در حوزه آمو دریا است. آنچه بیشتر این مطلب را تایید میکند، شباهت زیادی است بین زند و پشتو و بین زند و زبانهای دسته غلچه پامیر که همه امروز در افغانستان معمول و مروج است و دره های هندوکش شرقی با داشتن دسته السنه غلچه در شمال و دسته السنه نورستانی در جنوب که مقابلتاً

جزء السنه آریائی و هندی می آیند، حتی امروز هم مرکزیت افغانستان را در مقابل السنه خانواده هندی و آریائی مجسم می سازد.

زبان زند یا اوستائی که جز اوستا اثر دیگری در آن موجود نیست، در قرنهای که زبان (ویدی) غیر مانوس شده می رفت و دوام مهاجرت از عمومیت آن می کاست و به گمان غالب بین سال های 1000 و 500 (ق– م) کمال طرقی داشت و در حوالی آغاز مسیح از میان رفت، در هیچ جا مصطلح نبود.

اوستا

مطالعه اوستا از نقطه نظر ادب چنین ایجاب می کند که پیش از هر مطلب دیگر از (گاتها) صحبت شود ولی چون گاتها جزء فصلی از یکی از کتب مشتمله اوستا حاضره نمی باشد، مختصراً کلمه (اوستا) را منحیث لغت شرح داده باز از اجزای کتب قدیم نام می بریم و سپس به اصل مطلب می پردازیم.

کلمه اوستا در ستون مختلف به صور: ایستباک، اوستاک، اوستا، ابستا، انستا آمده و آن را به اشکال مختلف ترجمه کرده اند. مهمترین آن نظریه پروفیسور (اندره اس) است که کلمه (اوستا) یا (اوستاک) پهلوی را از (اوپستا) Upasta مشتق داشته و اساس و بنیان و متن اصلی ترجمه کرده است. [3]

اوستا مرکب از پنج کتاب با جزوه های ذیل است:

(1) یسنا، (2) ویسپرد، (3) وندیداد، (4) یشت ها و (5) خورده اوستا. شرح مربوط هر کدام بعد تر خواهد آمد.

گاتها

قراری که اشاره شد مهمترین قسمت اوستا از نقطه نظر زبان و ادب گاتها است که فصل یسنا جزو اول اوستا را تشکیل میدهد. فرق کلی و اساسی که گاتها با سایر اجزای اوستا دارد، این است که (گاتها) منظوم است و بقیه اوستا رنگ شعری خود را از دست داده و شکل نثر به

خود گرفته. تجزیه یسنا از نقطه نظر نظم و نثر وقت بیشتر می خواهد. زیرا بعضی نظریه ها در بین است که اصلاً اوستای اولیه و باستانی مانند سرود ویدی تماماً منظوم بود و به شکل سرود خوانده می شد.

چناچه این نظریه هنوز اقلاً در مورد یک کتاب دیگر اوستا صدق می کند زیرا علاوه بر (گاتها) جزوه چهارم اوستا یعنی (یشت ها) هم اصلاً منظوم بوده ولی ترکیب شعری در اثر تصرفات و تفسیر بعدی که جزو متن شده از میان رفته است. بهرحال هنوز هم بیشتر آن شکل مصرع دارد و اکثر آن هشت سیلابی و برخی هم ده، دوازده سیلابی است که اگر به آواز خوانده شود باید وقفه ای در وسط مجموع حرکات قرار گیرد. گذشته از این، تخیلات شاعرانه و افکار بدیع دلیل بر پیرایه اصلی شعری آن است. حال (گاتها) یگانه قسمت کلی منظوم اوستا است. معنی لغوی (گاتها) هم سرود و به صفت سرود شهرت دارد. تلفظ اصلی (گاتها) " گات " است که در پهلوی (گاس) و در زبان دری (گاه) گردیده که هم ظرف زمان و هم ظرف مکان است و هم به معنی آهنگ موسیقی آمده است. [4]

گاتها به اساس نظریه تمام مدققین قدیم ترین حصه اوستا است و قدامت آن را زبان و کل کلمات و ترکیب کلام ثابت می سازد و به عقیده (دارمستتر Darmisttater) اکثر لغات آن در زند از بین رفته و تنها شباهتی از آن در قدیم ترین زبان هند یعنی زبان ویدی می توان یافت. گاتها در تاریخ ادبیات قدیم افغانستان منحیث زبان و عمر کلمات و شیوه بیان اهمیت دارد و حلقه ایست که ادب در زبان ویدی را به ادب در زبان عمومی اوستا پیوند می زند و نشان می دهد که اجداد (ریشی های) وید و گویندگان گاتها در سرزمین معینی که عبارت از خاکهای ماحول شمال و جنوب هندوکش باشد، یکجا می زیستند و مرور زمانه و ایجابات وقت تحولی در زبان اولاد آنها وارد کرده است که با وجود اسمای مختلف (وید) و (اوستا) از هم دوری ندارند و با مختصر مراعات اصول صرفی و نحوی و صورت تلفظ میتوان پارچه های منظوم یکی را به دیگری در آورد.

گاتها مرکب از پنج منظومه است. هر منظومه دارای فصولی است که آن را (ها) گویند. هر (ها) به قطعات و مصرع ها تقسیم شده است که اولی را (وجس تشتی) و دومی را (افسمن) [5] می گفتند. منظومه های پنجگانه گاتها قرار آتی است:

(اول) - گاتا اهونا ویتی یا سرود مولا که مرکب از هفت (ها) می باشد و هر ها از روی عدد قطعات مختلف دارد.

(دوم) - گاتا اوشتا ویتی یا سرود سلامتی که مرکب از چهار (ها) است و قطعات مختلف هر (ها) شامل پنج مصرع و هر مصرع دارای پنج سیلاب می باشد.

(سوم) - گاتا سپنتا مینو یا سرود خرد مقدس. این گاتا چهار (ها) دارد و مصرع های آن یازده سیلابی است.

(چهارم) - گاتا وهوخشترااترا یا سرود قدرت و کشور زیبا. یک (ها) دارد و مصرع های آن چهارده سیلابی می باشد.

(پنجم) - گاتا وهشییوایشتی یا سرود خواسته و ثروت که دارای نه قطعه است و هر قطعه دارای دو مصرع می باشد که مصرع های کوتاه ادبی دارای 12 سیلاب و مصرع های طویل ادبی دارای 19 سیلاب است.

رویهمرفته گاتا شامل 238 قطعه و 896 مصرع است. علاوه بر این 40 قطعه با 120 مصرع دیگر هم در اوستا هست که مجموع آن ادب منظوم اوستائی را تشکیل می دهد.

موضوع سرود گاتها عموماً هدایائی است مربوط به امور مذهبی و فهم آن نسبت به سائر حصص اوستا خیلی مشکل تر است. اکثر لغات آن در بقیه و جزوه های کتاب قدیم دیده نمی شود و تخیلات شاعرانه آن را مرموز و پیچیده ساخته است.

اوستای قدیم و جدید

از روی مدارک مختلف چنین معلوم می شود که اوستای اصلی و اولی نسبت به آنچه که امروز در دست است مفصل تر و بزرگتر بوده است. هرمی پوس [6] آنرا مرکب از دو میلیون شعر می دانست. مسعودی در مروج الذهب آنرا 1012 جلد کتاب می شمارد که به آب طلا نوشته شده بود [7].

طبری از متن اوستا روی 12 هزار پوست گاو صحبت می کند.[8] اوستای قدیم یا اوستای باختری در اثر حوادث مختلف منجمله گیر و دار فتوحات اسکندر متلاشی و پراگنده شد.

جمع آوری پارچه های اوستا، چه از خاطره ها و چه از ورق پاره ها، تدوین آن کاری است که با (بخش اول) پارتی (ثلث اول قرن اول مسیحی) شروع و در عصر اردشیر و شاپور اول ساسانی دوام کرده است و آنچه بدست آمده به اصول اوستائی به 21 (نسک) تقسیم گردید. اوستای عهد ساسانی را وست (West) انگلیسی (345700) کلمه تخمین کرده است و بعد از حمله عرب ها بیش از (83000) آن باقی نمانده است. از پنج کتاب یا جزوه های اوستا قبل برین نام بردیم، این فصول و تقسیمات و مفاد متون هر یک را مختصراً شرح می دهیم.

1- یسنا: یسنا مهمترین جزوه اوستا است که دارای 72 فصل یا (هایتی) می باشد. گاتها بصورت مجموع 17 فصل آنرا تشکیل می دهد. (یسنا) که تلفظ اصلی آن (یسن) است به معنی (پرستش و ستایش) آمده است و هنگام مراسم مذهبی خوانده می شد.
2- ویسپرد: مجموعه ایست از محلقات (یسنا) و برای مراسم دینی ترتیب داده شده. مجموع فصول یا (کروه) های آن را بین 23 و27 می شمارند.
3- وندیداد: مطالب عمده آن قوانین مذهبی است و 22 فصل دارد که هر یک را (فرد گرد) یا (فرگاد) گویند. معذالک (فرد گرد) اولی آن از آفرینش زمین و قطعات میمون سرزمین های اوستائی و فردگرد دوم آن از داستان یم یا جمشید صحبت می کند. این دو فصل را می توان فصول جغرافیائی و تاریخی کشور آریانشین عصر اوستا یا آریانا خواند.
4- یشت: مفهوم لغوی یشت هم ستایش است و تعداد یشت ها به 21 می رسد. یشت قراریکه پیشتر اشاره شد در اصل شکل اولی خود

مثل گاتها منظوم بوده و چون موضوع آن عموماً داستان ها و شرح کارنامه های پهلوانان و پادشاهان می باشد، می توان از نقطه نظر ادب آنرا (قصاید حماسی) خواند. یشت ها هنوز هم مانند گاتها به قطعات منقسم است و ترکیب شعری آن اگر بر هم خورده، جمله های آن عموماً هشت و دوازده سیلابی است و پیرایه نظم را به کلی از دست نداده است.

5- خورده اوستا: یا اوستای خورد مجموعه ایست کاملاً جدید که در عهد شاپور دوم ساسانی (310 – 379 میلادی) از طرف آذر مهر اسپند از روی قسمت های اوستا انتخاب، تلخیص و تدوین شده است و شامل دعاهای مخصوص عبادات روزانه و اعیاد مذهبی می باشد.

مبدأ داستانها و ادب حماسی

از روزیکه در رشته تتبعات ادبی و تاریخی اصول مقایسه در لغات، ضرب المثل ها و قصه ها و داستان ها به میان آمده، حالا این عقیده مسلم شده است که داستانها و روایات ملل هند و اروپائی چه رزمی و چه غیر رزمی همه از خود مبدأ مشترک داشته که مراتب اولی آنرا باید در زندگانی قبل از تاریخ اقوام مذکور جستجو کرد. البته مقایسه داستان ها میان شاخه های مهاجر هند و اروپائی از خود نسبتی دارد که با اصل ظهور داستانها و تاریخ عصر مهاجرت اقوام مختلف فرق می کند.

در میان اقوام هند و اروپائی همانطوریکه اثر زبان و ادبیات کتله هند و آریائی بیشتر باقی مانده، روایات و داستانهای باستانی و قصص عنعنوی و اساطیری هم در زبان های این خانواده و کتب مذهبی مربوط آن که منشأ آن خاکهای افغانستان یا آریانای باستان باشد خوبتر حفظ شده است. همان طوریکه سرود ویدی و به ترتیب سایر مدارک ادبی سانسکریت شامل یک عده داستان هائی است که از میتولوژی (قصص ارباب الانواع) گرفته به قصه های رزمی و افسانه ها منجر می شود، اوستا به پیمانه بسیار وسیع تر از یک سلسله داستان و قصه مملو

میباشد ولی روایات داستانی آن با قصه های وید با وجودیکه منشأ عده ئی آن یکی بوده چندین فرق دارد.

(1) - قصه های ویدی بیشتر شکل میتولوژی دارد و در اوستا پهلوانان بیشتری روی صحنه وارد شده است.
(2) - داستانهای اوستا عموماً تسلسل دارد و قصه های ویدی کوتاه و پراگنده است.
(3) - داستانهای اوستائی شکل ملی به خود اختیار کرده و مفکوره تفوق نیرو، قدرت آئین و خاک آریائی در آن محسوس است.
(4) - داستان های اوستائی شکل حماسی و رزمی بخود گرفته و سرچشمه این روح همان معتقدات مذهبی است که پیروان اوستا را برای مجادله با هر نوع مشکلات مادی و معنوی و محیطی و آفاقی آماده ساخته بود. خطوط ممیزات داستان سرائی اوستا همین رنگ رزمی و حماسی آنست که تاثیر آن در ادوار ادبی مملکت ما همیشه دیده میشود.

از جمله پنج جزوه اوستا به استثنای خورده اوستا و ویسپرد که بیشتر جنبۀ تعلیمات مذهبی دارند، باقی سه جزوه مهم دیگر یعنی (وندیداد)، (یشتها) و (یسناها) با نقل روایات باستانی و اسمای شاهان و پهلوانان و صحنه های جنگ و قصه های رزمی رنگین می باشند.

یشت ها نسبت به دو کتاب دیگر هم در شرح روایات عنعنوی غنی تر است و می توان آنرا یک سلسله حکایات و داستان های رزمی یا بهترتر بگوئیم یک سلسله قصاید حماسی خواند و قراریکه گفتیم اصلاً در قالب شعر هم سروده شده بود. از جمله 21 یشت، یشتهای ذیل از نقطه نظر روایات داستانی بیشتر قابل ملاحظه است. آبان یشت (یشت 5)، تیریشت (یشت 8)، گوش یشت (یشت 9)، فروردین یشت (یشت 13)، رشن یشت (یشت 12)، رام یشت (یشت 15)، زمیاد یشت (یشت 19) و اردیشت (یشت 17).

بالا متذکر شدیم که داستانهای اوستا مسلسل و رنگ ملی و محلی دارد. باین مناسبت روایات آن شکل نیمه تاریخی بخود گرفته و تاریخ داستانی کشور آریا نشین بین اکسوس (آمودریا) و اندوس (سند) و هامون سیستان یعنی آریانای باستان با آن اتخاذ می گردد. اوستا از نقطه نظر داستانهای نیمه تاریخی و ادب حماسی در تاریخ ادبیات آریائی

افغانستان کمال اهمیت دارد و روایات و اسمای پادشاهان و پهلوانان و کارنامه های جنگی ایشان که قسمت زیاد آن جنگ هائی میان (آریائی) و (توریاهای) دو طرفه آمو دریا است در تمام دوره های ادبی مملکت و در زبان های متقابله آن عصرها چه پهلوی پارتی و چه پهلوی ساسانی، چه سغدی و چه دری تاثیر فراوان دارد و برشدت روح حماسی آن افزوده شده تا اینکه در قرن 3 و4 هجری شاهنامه نویسان خراسانی شاهکارهای حماسی خویش را در بلخ و طوس و غزنه به زبان دری به میان آوردند.

تذکار و منشأ اسمای محل

مقصود از مطالعه اسمای محلی افغانستان چه در سرود های ویدی و چه در جزوه های اوستا که این جا صفحاتی برای آن وقف شده است، مطالعه مختصر منشأ ادبی اسم هائی است که در این سه و نیم هزار سال دوام کرده. اوستا از نقطه نظر مطالعات ارضی در معرفی سرزمین زیبای آریا نشین و خاکهای مسکونه پیروان خویش که حدود آن به آریانا قدیم و افغانستان امروز سراسر منطبق می شود، اهمیت زیادی دارد. در داخل این خاک سلاسل و قلل جبال، رودخانه ها و دریاچه ها و محل قربانی های پهلوانان و صحنه های کار، زار ایشان را با ممیزات طبیعی و معنوی آنها بلد است و مطالعه آن علاوه بر فواید تاریخی و جغرافیائی و سیاسی ریشه ادبی اکثر کلمات را روشن می کند و قدامت خاک کهن را معرفی می نماید.

(وندیداد) و (یشتها) یعنی جزوه های 4 و 3 اوستا طوری که از نقطه نظر روایات داستانی مهم اند، در تذکر اسمای خاص محلی هم کمال اهمیت دارند و فرگاد اول وندیداد در ذیل شانزده قطعه خاک زیبای اوستائی کشور آریاها یا آریانا را تصویر می کند که افغانستان تماماً داخل آن است. زمیاد یشت و هوم یشت بالعموم از کوه ها و رودخانه های این سرزمین قشنگ حرف می زند. در این حصص اوستا اسمای خاص و اعلام محلی زیادی تذکر یافته که این جا بدون مراعات ترتیب متون اوستا و تعیین محل تذکر آن بطور مثال بعضی اسمای مشهور و مهم را یاد آوری می نمائیم.

بخدی: این نام در سرود ویدی بصورت (بهلیکه) آمده و در ادبیات پهلوی (بخل) شده و در زبان دری بلخ می باشد.

مورو: رود مرغاب که در مفهوم جغرافیائی آن حوزهٔ مرغاب شامل است. مرغاب یا مروآب یعنی (آب مرو) یا آب مورو است. تلفظ (مرو) بصورت مورو به صفت موری بشکل اوستائی آن نزدیک تر است.

هری وه: هری یا هریوه، چون اصلاً منظور ازآن حوزهٔ رودخانه بود، ریشه اوستائی کلمه در اسم (هری رود) تا حال باقی است. هرات هم از همین کلمه ساخته شده و آن را شهر (هری) نیز گویند و صفت (هروی) مانند موری به اصل صورت اوستائی این کلمه نزدیک تر است.

هراویتی: سراسویتی ویدی که (س) آن مطابق اصول صوتی زبان ویدی و زند به (ه) تبدیل شده و عبارت از ارغنداب و حوزهٔ آنست. در نام موجوده غیر از آب کلمه (ارغند) دیده می شود که تیز و خشمگین معنی دارد.

هیتو منت: در بنداهش بزبان پهلوی بصورت (هتومند) آمده و هیرمند و هلمند اشکال فعلی آنست.

یوپا ئی هری سنا: یا کوه بالاتر از پرواز عقاب. یعنی سلسله کوه هندوکش. این کلمه مرکب از سه جز است: (یوپا) یعنی بالا، (ئی هری) طرف، (سنا) مخفف (مرغوسنا) یعنی سیمرغ که آنرا معمولاً شاهین یا عقاب ترجمه می کنند. معنی مرکبهٔ این جزء (بالاتر از پرواز عقاب) می شود که بحیث اسم خاص جغرافیائی در مورد بلندترین سلسله کوه آریانا یا هندوکش استعمال می شد. تسمیه اوستائی در بنداهش در زبان پهلوی (اپارسین) بخود گرفته. (اپار) همان (یوپار) اوستائی است که در زبان دری (پار) شده است و ماورأ معنی می دهد و (سین) هم همان کلمه (سنا) است. (اپارسین) منحیث ترکیب ادبی در زبان پهلوی متمرکز تر شده ولی مفهوم ادبی آن فرق نکرده است.

سپیته گونا گیری: شکل اوستائی (سپین غر) است که در حصص شرقی افغانستان بین ایالات گندهارا و پکتیا افتاده است. این اسم هم سه جزء دارد: (سپیته) یعنی سفید، (گونا) به معنی (گون) و (گیری) یعنی (غر) که در پشتو تا حال کوه معنی می دهد. "سپیته–گونا-گیری"، (کوه سفید گون) معنی دارد. زبان پشتو در تسمیه (سپین غر) تلفظ نزدیکتر به ضبط اوستائی آن را حفظ کرده است.

سیامکه: در بنداهش (سیاک اومند) شده و عبارت از سیاه کوه است که به شمال شرقی حوزه هری رود افتاده است.

وفریانت: در بنداهش و لسان پهلوی (وفاراومند) خوانده شده که (کوه برفی) معنی دارد. (واوره) درپشتو برف را گویند که نزدیک کلمۀ پهلوی آن میباشد. چون (برف کوه) در مقابل سیاه کوه آمده و طبق متن بنداهش هر دو از سلسله (اپارسین) یعنی هندوکش جدا شده. مقصد از برف کوه، سفید کوه است که تا حال به همین نام شهرت دارد.

پورانا: یعنی پروان که در متن اوستا به مفهوم کوتل و معبر و دره استعمال شده تا حال در حالی که بعضی حرف های آن منقلب شده است به همین معانی موجود است و در تشکیلات اداری ما حکومت کلان [1330] این ناحیه به همین نام تاریخی مسما شده است.

ستیرا ویترا: بعضی از مدققین به این نظریه هستند که استیرا عبارت از (تیرا) است و بر بلندترین کوه این علاقه دلالت می کند زیرا در سنای دهم به صفت (ستیرا ستار اوسارا) آمده و چنین معنی میدهد: (کوه ستیرا که سر آن به ستاره می خورد). در زمیاد یشت در قطار کوه ها، کوهی به نام واضح (تیرا) هم ذکر شده است.

داسیتیا یا رودخانه آمو: این رودخانه با (ایریانا ویجه) متصل در اوستا ذکر شده. ریشه این کلمه (دات) است که داد و عدل و قانون معنی دارد و اشاره به قوانین آئین اوستائی می کند که در جوار آن در باختر بمیان آمده است. در پهلوی (دائتیک) یا (دایتی) شده و بعضی اوقات صفت (ونگوهی) هم بدان پیوست است که به معنی "وه"، "به" و

"نیک" آمده است و به این اساس رود آمو در قرون وسطی در کتب پهلوی به اسم (ومروت) و (بهرود) نامیده شده است. [9]

بخش چهارم

نوشته و رسم الخط

رسم الخط، و مبدأ ظهور آن، رسم الخط آرامی، خروشتی، کتیبه های خروشتی افغانستان، برهمی و شارادا، خط پهلوی خراسانی و پهلوی ساسانی، الفبای دیر و پیری

رسم الخط و مبدأ ظهور آن

رسم الخط که در سیر تحول زندگانی بشری مبدأ عصر تاریخی شناخته شده است. در حقیقت امر مبدأ تاریخ ادبی اکثر ملل جهان نیز می باشد زیرا ادبیات شفاهی نزد همه اقوام عمومیت نداشته و اگر تا اندازه ای هم داشته همه جا حفظ نشده است. آغاز رسم الخط در مخیلۀ انسانهای مغاره نشین محض به صورت رسم اشیأ شروع شده و نویسندگان اولی بشری با هر زبانی که حرف می زدند، خیال خود را با "نقش اشیأ" به نظر خود و دیگران مجسم میساختند و می فهمانیدند. این شیوه تحریر را خط "نقشی" یا "تصویری" (Figurative) گویند که (هیروغلیف) قدیم مصری بهترین نمونه آن است و از 1926 به این طرف در حواشی سرحدی افغانستان در حوزۀ سند هم نظیر آن کشف شده است.

سپس خط وارد مرحلۀ دیگری شد که آنرا خط "علامتی" یا "آیداوگرام" (Ideogramme) گویند. در این شیوه هر اسم ذات و اسم معنی علامتی داشت و عوض شکل شئ، علامت مخصوص آن را به کار می بردند و در بعضی جاها صوت هم در ایجاد تحریر دخالتی داشته و در مرحلۀ صوتی هر حرف با شکلی از صوت گوینده آن نمایندگی می کرد. بعد

از طی این مراحل خط شکل الفبائی به خود گرفت و در آن هر حرف دارای مخرجی میباشد، خواه مصوته (صدا دار) و خواه غیر مصوته (بی صدا).

در این اصول از ترکیب حروف، لغات و کلمات ساخته می شود. و بدون اینکه نویسنده به اسم اشیأ یا به وضع علامه برای اشیأ محتاج باشد و هزاران اشکال را به خاطر بسپارد، محض با سی و چهل حرف تمام لغات زبان خود را نوشته می تواند.

در باب اصل ایجاد خط در دنیا عقاید مختلف است. روی هم رفته چنین می پندارند که خط از ایجادات سومری ها است و در بین النهرین سفلی اختراع شده و فنیقی ها و آثوری ها در آن اصلاحاتی کردند.

خط فنیقی قدیم ترین و خط کلدانی ها آسانترین الفبای دنیای قدیم است که اکثر خطوط مهم: آرامی، عبری، سریانی، یونانی، لاتینی، سانسکریت (دیواناگاری)، پهلوی و عربی از آن به میان آمده است.

روی هم رفته ملل آریائی نژاد در اصل ایجاد و رسم الخط مقلد سامی ها شناخته شده اند و این اصل بیشتر بر مراتب قدامت مدنیت آنها مربوط است. آریائی هائی که از (آریانا ویجه) به دو طرفهٔ هندوکش و از این جا به (مدیا) و (هند) و (فارس) منتشر شده اند و نماینده ادب و تهذیب آریائی در آسیا هستند و با کتله آریائی یونانی که در اروپا تاثیر مدنی و ادبی زیاد بخشیده اند، هر دو پیش از پیدا کردن خط دوره ممتد ادبی شفاهی را پیموده اند که ملل سامی فاقد آن اند. سرود ویدی و اوستائی قدیم باختری هر دو در سینه ها حفظ می شد و با وجود تذکراتی که منابع مختلف از متون این اوستا داده اند احدی را عجالتاً قدرت تعیین رسم الخط آن نیست.

داستانهای حماسی که همیشه افغانستان مرکز آن بوده ظهور و تورید خط را به (دیوان - دیوها) نسبت داده است. زمانی که پیشدادیان در بلخ سلطنت داشتند، بیگانگان، دشمنان و منجمله سامی ها در ذیل این کلمه می آمدند. این اشاره افسانه ئی با حقایق تحقیقات وانمود می کند که رسم

الخط الفبائی از سامی ها به (مدیا) و (فارس) و (هند) رسیده و از این جاها به آریانا یا افغانستان سرایت کرده است.

اگر چه سومری ها که در جنوب بین النهرین یا جنوب عراق امروزی می زیستند، خط را از مدتها قبل می دانستند ولی معمولاً ظهور آن را در میان ایشان به حوالی سال 3500 (ق – م) نسبت می دهند و با شباهتی که حروفش به "میخ" دارد، آن را الفبای "میخی" میخوانند. این الفبا هم مراحل نقشی و علامتی را پیموده و قراری که اشاره شد به دست فنیقی ها، کلدانی ها و آثوری ها اصلاح شده است. این خط اصلاح شده که معمولاً به نام (آرامی) شهرت دارد، یک طرف در شرق قریب در فارس و آریانا و هند منتشر شد و مبدأ ظهور خطوط جدید گردید و جانب دیگر رسم الخط های یونانی و لاتینی از آن منشأ گرفت.

رسم الخط آرامی در هند از راه بحر و با ملاحان آرامی یا فنیقی یا هندی در حوالی قرن 7- 8 (ق- م) انتشار یافت. مقارن همین زمان در (مدیا) و متعاقباً در فارس هم منتشر شد و عامل انتشار آن در آنجاها سلطه سیاسی آثوری ها بر مادها و فارس ها می باشد.

مادها و هخامنشی های پارسی بعد از احراز آزادی و تشکیل سلطنت مستقل و بزرگ در تکمیل خط مذکور به مراتب کوشیدند و برا ی زبانهای آریائی خود علاوه بر اشکال مخصوص آثوری سامی حروف جدیدی هم اختراع کردند.

انتشار رسم الخط آرامی در آریانا یا از هند یا از فارس یا از هر دو طرف صورت گرفته و بیشتر چنین احتمال می دهند که توسط منشی های زمان هخامنشی که بیشتر آنها یهودی، آرامی یا آثوری بودند و در دفاتر مالیاتی کار می کردند، پراگنده شده باشد.
همانطوری که در خاکهای هند و ایران بعضی نمونه های خط آرامی کشف شده در افغانستان هم کتیبه هائی موجود است و مهمترین آن کتیبه ئی است در موزه کابل که روی پارچه سنگ مثلث نما نقر شده و نظر به محل کشف آن در مجامع علمی اروپا به نام "کتیبه درونته" شهرت دارد. "موسیو بیر کلاند" در باب این کتیبه مقاله ای در (اکتا اوریانتالیا

Acta Orientalia) نشر کرده. زبان کتیبه مذکور غیر سامی است و تا حال چگونگی آن معلوم نشده است. موسیو "دیوپون سومر" A. Dupont Sommer در مجله (سیریا Syria) الفبای کتیبه آرامی درونته را با کتیبه ای که از حوالی دریاچه (سوان Sevon) (ارمنستان) و (تاکزیلا) کشف شده در تبلوئی مقایسه نموده است. شکل حروف کتیبه های درونته و تاکزیلا از هم مغایرت زیاد ندارد. از رسم الخط میخی چه مادی و چه هخامنشی تا حال اثری در افغانستان دیده نشده. کتیبه دیگری در (تنگی آزو)[(10)] موجود است ولی هویت آن در بین آرامی یا یهودی هنوز تعیین نگردیده است.

خروشتی

رسم الخط آرامی که نمونهٔ آن را نشان دادیم، محتملاً با منشی ها و اهل دفتر هخامنشی که اصلاً آرامی بودند در آریانا معمول شده و مدتی رواج داشت. مدققین چنین تصور می کنند که روسای قوم و اهل دفتر بعد از آشنائی به رسم الخط آرامی کم کم در آن تغییراتی وارد کردند و در نتیجه این تغییرات رسم الخط خروشتی به میان آمد. چون مبدأ رسم الخط خروشتی افغانستان بوده و بار اول هم شواهد آن در اینجا دیده شد، در مجامع علمی به اسمای مختلف آریائی، آریانوپالی، باختروپالی، باختروهندی، گندهاری، شمال غربی، شمالی، خروشتی لی پی شهرت پیدا کرد و امروز همه آن را به نام (خروشتی) وبه صفت (گندهاری) خوب تر می شناسند. رسم الخط خروشتی مانند خط آرامی از راست به چپ نوشته می شد و اصول حروف علت آن نواقصی داشت. استعمال خروشتی در نگارش متون علمی معمول نبود بلکه بیشتر در دیوان و دفتر و در میان اهل کسبه و تاجر و طبقات عامه رواج داشت. روی همرفته در لوایح مزارات و سنگ نبشته های قبور و اوقاف استعمال می شد. با تحقیقاتی که به عمل آمده خط خروشتی بیشتر در جنوب شرقی آریانا یا افغانستان معمول و مرکز نشو و نما و انبساط آن گندهارا بود. بهر صورت، آثار و شواهد آن چه در جنوب و چه در شمال هندوکش از استوپه ها و وقف گاه های معابد بودائی هده وبگرام و جلال آباد و بلخ و بامیان و وردک پیدا شده است. خروشتی در اواسط قرن سه (ق- م) ظهور و تا قرن 4 یا 5 مسیحی مدت 7- 8 صد سال

دوام کرده است. (دمتریوس) که یکی از پادشاهان یونان و باختری است در یک طرف مسکوکات خود رسم الخط و زبان یونانی و در طرف دیگر یکی از لهجه های پراکریت معموله در جنوب هندوکش یعنی رسم الخط خروشتی را رسمیت داده است. چون دامنۀ نفوذ دولت یونان و باختری بار اول با پدر او (ایوتیدم) در جنوب هندوکش، در کل آریانا استحکام یافت، استعمال خروشتی را به حیث رسم الخط و استعمال پراکریت را به حیث زبان محلی منیحث زبان محلی احساس کرد و بعد از او سایر شاهان یونان و باختری و سلاله های اسکائی و پهلوا و کوشانی های بزرگ این رویه را تعقیب کرده اند.[11] آثار کتیبه های خروشتی در پنجاب و در ختن هم کشف شده ولی عقیده دانشمندان بر این است که نوشته ختن اصلاً در گندهارا تحریر شده و به آنجا انتقال یافته است.

خروشتی رویهمرفته در سنگ نبشته ها، روی ظروف فلزی، در مسکوکات، روی کوزه ها و ظروف تیکری، روی پوست، نی و غیره دیده شده است. اصول تحریر حروف الفبای آن روی ظروف فلزی عموماً به شکل نقطه های مسلسل به عمل می آمد و با قلم فلزی نقر می شد. بالای ظروف تیکری معمولاً با قلم و رنگ سیاه می نوشتند.

در افغانستان کتیبه های خروشتی از نقاط مختلف مثل خوات (وردک)، بیماران (درونته)، هدۀ جلال آباد و بگرام پیدا شده است. اینجا اول شرح مختصری درباره هر کدام داده و بعد به صورت عمومی در اطراف آنها تبصره می کنیم.

(اول) - کتیبه بیماران درونته

این کتیبه در دورادور صفحه خارجی و در امتداد لبه سرپوش کاسه سنگی نقر می باشد که از استوپه نمره دوم دهکده بیماران کشف شده است. تاریخ ندارد ولی معاصر (ازس) یاد شدۀ آسکائی می باشد که در حوالی 58 (ق- م) سلطنت کرده است. زبان آن پراکریت است و مفاد آن شرح مختصر وقفی است که (شیورا کشیته) پسر (موجاوات) به افتخار تمام بوداها بعمل آورده است. [12]

(دوم) - کتیبه هده

این کتیبه روی کوزه سفالی و با قلم و رنگ سیاه نوشته شده. تاریخ کتیبه مذکور دهم ماه "اپه لایوس" و سال 27 عهد کنیشکا است. موضوع عبارت از شرح خاطره وقفی است که مهندسی موسوم به "سگمه میترا" در باغ شاه که محتملاً یکی از باغهای کنیشکا در هده بود، در استوپه ئی به یادگار گذاشته و به حق پادشاه وقت هم دعا کرده است. (13)

(سوم) - کتیبه خوات

این کتیبه در دورادور و روی سرپوش ظرف فلزی (مفرغ) تحریر و از خوات وردک بدست آمده است. روش تحریر آن مربوط به نمونه های دوره اخیر کنیشکا است. تاریخ کتیبه 15 ماه "ارته می زیوس" سال 51 عهد کنیشکا می باشد و در زمان سلطنت هویشکای کوشانی تحریر شده است. متن کتیبه عبارت از یک وقف نامه است و به صراحت معلوم می شود که یکی از خاندان های محلی موسوم به "ماریگا" که در (خووادا) یعنی خوات در دوره زمامداری هوویشکا (در حوالی 183 م وفات نموده است) رهایش داشت، بعمل خیر وقف زمین و اعمار معبد و استوپه در آن ناحیه پرداخته است. واقف مذکور "واگرا ماریگا" پسر "کمه گل گا"، برادر "هشتومه ماریگا" بود و معبدی بنام خود ساخته بود که در خوات به اسم معبد (واگرا ماریگا) شهرت داشت. (14)

(چهارم) - کتیبه جلال آباد

این کتیبه روی لوحه سنگی نقر و در موزۀ کابل موجود است. "استن کنو" در (اکتا اوریانتالیا) در اطراف آن مقاله ای نشر کرده است.

(پنجم) - کتیبه بگرام

این کتیبه از بگرام کشف شده و (استن کنو) تحت عنوان "کتیبه خروشتی بگرام" مقاله ای در "اپی گرانیاندیکا" راجع به آن تحریر

نموده است. علاوه برین "مسن" نوشته های خروشتی روی پوست از بگرام کشف نموده که از میان رفته است.

تبصره

رسم الخط خروشتی قراریکه در اوایل این مبحث ذکر نمودیم، در قرن 3 (ق - م) در افغانستان شرقی از رسم الخط آرامی بمیان آمده. پیدا شدن رسم الخط آرامی و خروشتی از درونته و بیماران و هده و جلال آباد که جزء علاقه " ننگرهار" است، از نقطه نظر پیدایش و شیوع خطوط مذکور اهمیت زیاد دارد. پیشتر دیدیم که "دمتریوس" پادشاه یونان و باختری بعد از بسط نفوذ خویش در جنوب و شرقی هندوکش لزوم استعمال رسم الخط خروشتی و زبان پراکریت گندهاری را علاوه بر خط زبان یونانی در مسکوکات خود احساس نمود. کتیبه های خروشتی علاقه های ننگرهار و کاپیسا و وردک ثابت میسازد که مرکز نشو و نمای خروشتی در جنوب کوه مذکور بود. قدیم ترین کتیبه های خروشتی افغانستان که عجالتاً از وجود آنها آگاهی داریم کتیبه "بیماران" است که معاصر (ازس) پادشاه اسکائی (حوالی 58 ق – م) مقدم بر شروع عهد مسیحی تحریر شده و کتیبه های جلال آباد و وردک از استعمال خروشتی در وقف نامه عهد کوشانیان کنیشکا و هوویشکا حکایت می کند.

زبان این رسم الخط چه در مسکوکات و چه در کتیبه های اوقاف یکی از پراکریت هاست که محققین آنرا معمولاً [پراکریت شمال غربی] نامیده اند و شاید در گندهارا و دره کابل بیشتر معمول بوده باشد ولی با اسنادی که نشان دادیم بلا شبه در تمام افغانستان یا در یک حصه زیاد آن معمول بوده و یا اینکه بحیث زبان متعارفی و دفتری و رسمی علاوه بر لهجه ها و پراکریت های دیگر همه جا فهمیده می شد و از همین لحاظ در مسکوکات در مقابل یونانی استعمال میگردید. آخرین کتیبه خروشتی از گندهارا کشف شده و حروف الفبای آن شباهت زیادی به کتیبه وردک دارد. چون خروشتی در تحریر متون مذهبی و مدارک علمی استعمال نمی شد، زمینه دوام و بقا برای آن چندان مساعد نبود. به این لحاظ بعد از هفت صد سال حیات با هرج و مرجی که بعد از سقوط

کوشانی های بزرگ تولید شد، بکلی از میان رفت و پیشرفت ساسانی ها تا تخارستان و کابل و تماس وتصادم ایشان با یفتلی ها، رسم الخط و زبان پهلوی ساسانی را منتشر ساخت.

برهمی و شارادا

همان طوریکه در افغانستان اهل دیوان و دفتر مطابق احتیاجات خود از رسم الخط آرامی خط خروشتی را اختراع کردند، در هند از همان مبدأ آرامی خط برهمی بمیان آمد. برهمی بر خلاف خروشتی از چپ براست نوشته می شد و رسم الخط پندت ها و روحانیون بود و منشأ تمام رسم الخط های هند و تبت و سیلان و برما گردید. رسم الخط دیواناگاری که در تحریر سانسکریت مورد استعمال است، از آن برآمده است. برهمی در افغانستان معمول نبود ولی بعضی پادشاهان یونان و باختری مثل (اگاتو کلس) و (پانتالون) و چند صد سال بعدتر (کیداری ها) آنرا در مسکوکات خود استعمال کرده اند و سلاله کوشانی در خاکهای متصرفه هندی خود کتیبه هائی در آن رسم الخط دارند که برخی از (ماتورا) و بعضی از (راجپوتانه) پیدا شده است و با اختلافی که حروف الفبای آن با برهمی عادی دارد، می توان روش تحریر آنرا (برهمی کوشانی) خواند. علاوه برین یک نوع برهمی مخصوص از حصص شرقی افغانستان از درۀ لغمان پیدا شده که آنرا رسم الخط (شارادا) خوانند و هشت کتیبه آن از نظر موسیو فوشه گذشته است. بعقیده نامبرده خواندن آنها مشکل است و پیشتر از نشر دین اسلام درین نواحی تحریر شده است. (15)

خط پهلوی

مانند رسم الخط میخی، برهمی، خروشتی، دیواناگاری منشأ خط پهلوی هم آرامی است. همان طوریکه امروز زبان پهلوی را به عنوان پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی تقسیم میکنند، شیوه رسم الخط آن دو عصر هم متمایز است. پارت ها با یونانی مآبی ئی که داشتند در اوایل امر رسم الخط و زبان یونانی را رسمیت داده بودند چنانچه این مسئله از مسکوکات آنها هویدا است ولی دیری نگذشت که رسم الخط پهلوی جای

رسم الخط یونانی را گرفت. آثار رسم الخط پهلوی پارتی جزء در بعضی سنگ نوشته ها کمتر باقی مانده. در اوایل اشکال حروف الفبای آن با آرامی تفاوت زیاد نداشت و آهسته آهسته از آن منحرف گردید.

خط پهلوی ساسانی از رسم الخط پهلوی پارتی به مراتب ساده تر است و 25 حرف دارد که حروف باصدا و بیصدا همه شامل است. این خط هم حروف مقطع و هم حروف متصل داشت که اولی برای سنگ نوشته ها و دومی برای نوشته های عادی روزانه بکار می رفت. پهلوی ساسانی یک عیب کلی داشت و آن شکل تحریر یک عده لغات آرامی (هزوارش) است که داخل سیاق تحریر شده و برای مردم اشتباهات زیاد پیش میکرد. رسم الخط پهلوی ساسانی بعد از سقوط کوشانی های بزرگ و بسط نفوذ ساسانی ها در آریانا از اواخر قرن سوم مسیحی آغاز یافت و در نیمه اول قرن سوم با نائب السطنه های ایشان که در خراسان به لقب (شاه کوشان) یاد می شدند، نشر شد. کیداری ها، یفتلی ها، کوشانو یفتلی ها و برهمن شاهی های کابلی و بعد از آغاز عهد اسلامی تا زمان معاصر صفاریان هم آنرا در سکه های خود استعمال می کردند. [16]

الفبای دین وپیری

دین وپیری دو کلمه پهلوی است که در فارسی (دین) و (دبیر) شده و مقصد از آن نوشته های مذهبی است. الفبای پهلوی با هزوارش هائی که ذکر کردیم برای تحریر متون کتب مذهبی که مراعات صحت تلفظ در آن ضروری بود، ناقص شمرده می شد و موبدان در صدد دفع آن بودند تا اینکه در اواخر عصر ساسانی خط دین وپیری را اختراع کردند که دارای 44 حرف است و اوستا و ادب پهلوی ساسانی تا قرن 7 هجری در آن تحریر شده است.

"کریستن سن" می گوید که مشکلات رسم الخط پهلوی موجب نگرانی (مانی) هم شده و مشارالیه برای کتب مذهبی خود رسم الخط (سریانی) را اتخاذ کرد و در آن اصلاحاتی نمود. رسم الخط اصلاح شده سریانی مانی در خراسان رواج پیدا کرد و پیروان مانی بیشتر آنرا در تحریر

زبان سغدی بکار می بردند. این رسم الخط منشأ تحریر اقوام آسیای مرکزی گردید.

بخش پنجم

نفوذ تهذیبی و ادبی یونانی در آریانا

آمیزش افکار یونانی و آریائی، اسطوره ها زبان و رسم الخط یونانی

نفوذ تهذیبی و ادبی یونانی

پیش از هنگامهٔ ظهور اسکندر در شرق، آریانا در لفافه آئین و معتقدات و ادب اوستائی خود پیچیده و در دائره نظام هخامنشی حیات محلی خویش را بسر می برد. اگر چه حکام چه نظامی و چه ملکی از طرف مرکز هخامنشی تعیین می شد ولی اکثر آنها زعمای محلی بودند. سیستم حکومت هخامنشی بیشتر بر اخذ مالیات برقرار بود و برای انجام این مطالب حتی در (شوش) و (پرسه پولیس) و خود فارس از خارجی ها از منشی های آرامی و آثوری کار می گرفتند و کار دفاتر و ضراب خانه ها بیشتر در دست آنها بود. به این ترتیب خارج قلمرو پارس در خاکهای مفتوحه، منجمله در آریانا خط و کتابت آرامی از راه دفاتر

مالیاتی پراگنده شد. آنچه در این دورهٔ دور افتاده مقارن زمانهای قبل از ظهور اسکندر خطوط ممیز ادب افغانستان را تشکیل می دهد، اختراع رسم الخط جدید خروشتی است که روسا و دبیران و اهل دیوان و دفتر با اصلاحاتی در رسم الخط آرامی آن را به میان آوردند که از آن در بخش گذشته مفصل ذکر نمودیم.

در این زمان واقعهٔ بزرگی در شرق رخ داد. اسکندر مقدونی ظهور کرد. قوای یونانی وارد آسیا شد و نظام امپراطوری هخامنشی در هم پیچید. اسکندر و عساکر یونانی تا اقصای نقاط معلوم شرق، تا حواشی هندوستان، تا حوزه سند پیش رفت. در نتیجه شرق و غرب تماس واقعی و مسلسل پیدا کرد و بعضی از کشور های شرقی به خصوص افغانستان بحیث (الیاد آسیائی) پایگاه مهم انکشاف روح و ذوق و صنعت و ادب یونانی گردید.

در اثر مقاومت بسیار شدید و بی سابقه اهالی در مقابل اسکندر 7- 8 شهر یا اسکندریه در آسیا تاسیس شد و یک قسمت سپاهیان یونانی طوری در این شهرها ماندند که مراجعت شان صورت نگرفت. علاوه بر این تشکیل سلطنت مستقل یونان و باختری برای دو قرن کامل سبب شد که زبان و رسم الخط و اساطیر و آثار ذوقی وصنایع نفیسه و خلاصه تمام مظاهر علمی و ادبی از قبیل طبابت و نجوم و ریاضیات و هندسه و داستانهای اساطیری و درام و روش بهترین مدارس هیکل تراشی یونانی به صورت عمیق ریشه دواند و روح یونانی و باختری و آریائی با هم حل و مزج گردید.

کلمات (یونان) و (یونانی) که با کلمات (گریس) و (گریک) و (هلن) و (الیاد) هیچ رابطه ندارد، خاطره نام قدیم (یوانا) و (یوانی) است که بار اول در ادب محلی مملکت ما به ایشان داده شده و در آثار سانسکریت ما قید گردیده و تا امروز مورد استعمال است. آثار هیکل تراشی مدرسه های (یونانو باختر) و (یونانو بودائی) که به این کثرت از نقاط مختلف افغانستان پیدا شده و می شود، نشان می دهد که ذوق یونانی تا کدام اندازه در معیار هیکل تراشی ما مراعات میشد و ترقی آن هم بعد از سقوط نفوذ سیاسی دولت یونان و باختری بود و همین قسم زبان و رسم

خط و موسیقی و اساطیر و ادبیات به مفهوم عام. آیا از 250 (ق - م) به بعد در دوره سلطنت خاندان یونانو باختری اقلاً برای دو صد سال زبان رسمی درباری یونانی نبود ؟ و به همین پایه رسم الخط آن رسمیت نیافته بود ؟ و با زیبائی که در خود یونان نظیر نداشت، تصاویر ارباب انواع و رسم الخط یونانی در مسکوکات این مملکت استعمال نمی شد ؟ آیا در این اوقات درامه ها، تیاتر و نمایشات در هوای آزاد، رقص و آتن و بازی های ورزشی معمول نشده بود؟ آیا طبابت یونانی تا حال در طبابت ما و اساطیر و داستان و قصص و اندرز و حکم آن در کتب فارسی و اسکندر نامه های منثور و منظوم ما دوام نکرده است؟ خلاصه آنچه مظاهر مدنی، ادبی و علمی و صنعتی که یونانی ها از کناره (مدیترانه) با خود آوردند در پناه حصار کوه های افغانستان در اسکندریه های این مملکت تمرکز یافت و آهسته آهسته در مرور قرون همان طور عرق یونانی در جمعیت کشور حل و مزج شد و افکار و آثار ادبی و ذوقی آنها با فکار و پندار محلی محفوظ گردید. شبهه ای نیست که یونانی ها تمدنی با فرضیات معین و صنایع مستظرفه و ادبیات و علوم و دیانت با خود آوردند ولی خود به مقررات مدنیت کهن چه در صنعت و ادبیات و چه در فلسفه و علوم و دیانت مقابل شدند. آیا پادشاهان یونانو باختری در مقابل زبان یونانی، زبان پراکریت در مقابل رسم الخط یونانی، رسم الخط خروشتی را در مسکوکات استعمال نکردند؟ البسه و دیانت های شیوائی و بودائی را بعضاً قبول ننمودند؟ بعضی از ارباب انواع اوستائی باختری ما در مسکوکات آنها ظاهر نشد و روایات بر اساطیر ایشان تاثیر نه افگند؟ در نتیجه تاثیرات متقابله ادبیات و صنایع و علوم آریانا تحول نمود و مجرای جدیدی یافت و انبساط پیدا کرد، زیرا تماس افکار در پرورش علوم مبدأ ادبیات به مفهوم عام کمال اهمیت دارد. خصوص که این موثرات هر چه بود بالاخره رنگ محلی به خود گرفت و مفاد آن به انبساط افکار و ادبیات و صنایع نفیسه ما تمام شد. حالا این عمومیات را به صورت خصوصی در ذیل چند عنوان مطالعه می کنیم.

اسطوره ها

یونانی ها که در اسکندریه های آریانا متوطن شدند بعد از مرگ اسکندر و تجزیه امپراطوری به سلطنت های محلی رابطه شان با یونان قطع شد و در ذیل ایجابات سلطنت مستقل، سلطنت یونانو و باختری با اهالی محلی مخلوط و آهسته آهسته منحل گردیدند. آنها چه مرد و چه زن افکار و معتقدات یونانی را در میان مردمان محلی پراگنده ساختند و به این طریق داستان و اسطوره های یونانی و نامهای ارباب انواع ایشان در میان عوام منتشر گردید.

پادشاهان یونانو باختری با مسکوکات خود اسماً و اشکال ارباب انواع حامی خاندان خود را طوری معمول ساختند که هر کس با نام و تصویر آنها آشنا شد. صنعت گران یونانی و یونانی های باختری و استادان هیکل تراشی باختری و گندهاری از راه هیکل تراشی و نقاشی در انتشار مفکوره های جدید سهم زیاد گرفتند. قراری که مدالهای گچی مکشوفه از بگرام نشان می دهد، بهترین صحنه های اسطوره های میتولوژی از کناره های مدیترانه به این مملکت وارد و در تزئین اطاقهای قصرها به کار می رفت و جاذبه قوی تر از آن برای کشش مردم به طرف این اسطوره ها نبود. اولین خاندان صنعتی یونان و باختری (دیو دوت ها) زوس پروماکوس (Zeus Promachos) را در مسکوکات خود به ضرب رسانیدند. زوس در حالی که روی تخت نشسته روی بعضی مسکوکات (ایو کراتید) موسس سومین خاندان سلطنتی یونان و باختری دیده می شود. (هلیو کلس) آخرین پادشاه این سلسله که قصرش هنوز در شمال هندوکش بود، زوس را در مسکوکات خود نمایش داده است. تصویر اپولون Apollon رب النوع طوفان و طبابت و ادبیات و صنعت روی اکثر مسکوکات ایوکراتید نقش است. اعضای خانواده سلطنتی یونان و باختری (ایوتیدم) و پسرش (دمتریوس)، تصویر (هرکول) را در مسکوکات خود ترجیح داده اند. (هرکول) و (دیو نیزوس) با جنبه رشادت و پهلوانی و مستی که داشتند و نظایر آنها در معتقدات و قصه های رزمی ما وجود داشت، بیشتر در کشور ما صاحب شخصیت شدند و یونانی ها صحنه های بعضی از قصه های میتولوژ ی را از یونان به اینجا انتقال دادند چنانچه مجلس (پرومته) را در یکی از مغاره های هندوکش تصور می نمودند و

(دیونیزیوس) را که اصلاً اسمش (دیونیسه) بود، حامی شهر (نسیه) می خواندند که محل آن را (فوشه) در ملتقای رودخانهٔ کابل و الینگار در لغمان سفلی قرار می دهد. ملتفت باید بود که پیش از اینکه یونانی ها و اساطیر آنها وارد افغانستان شود، رب النوعی به نام "مهشوارا" و به صفت حامی کوهها در مملکت ما معروف بود که او را به شکل و قیافه شکاری توانا و سرمست با کمان خطرناکی در میان درختان کوهی در گشت وگذار تصور می نمودند و معابدی در قلل کوهها داشت و داستانهای او بیشتر با قصص اساطیری "دیو نیزوس" یونانی مخلوط و عامل مزید شهرت او در اینجا شده بود. روی یک ظرفی که از بدخشان بدست آمده و در بریتش موزیم می باشد، تصویر دو پهلوان نقش است که بعضی آنها را (هرکول) و (دیو نیزوس) و برخی دیو نیزوس آریائی و یونانی تشخیص کرده اند. "اگاتو کلس" پادشاه یونانی باختری شکل جوانی را که تاجی از شاخه سبز تاک گرد سر دارد، روی سکه های خود نقش کرده. این تصویر هم امکان دارد از "دیو نیزوس" محلی یا یونانی نمایندگی کند. دو صد سال بعد از اگاتو کلس یکنفرسیاحی موسوم به (اپولونیوس، دوتیان Apollonuis Dotyane) در علاقه پاروپامیزادی روی کوهی از معبدی بنام "دیو نیزوس" حرف می زند و شرح می دهد که اطراف معبد را درختانی گرفته که خود "دیو نیزوس" غرس کرده و شاخه های نازک عشقه پیچان به آنها بالا شده است. در زیر شاخسار درختان مجسمه رب النوع را از سنگ سفید به قیافه جوان هندی ساخته بودند. از روی شرح قیافه واضح می شود که مقصد از ین دیو نیزوس رب النوع شراب یونانی نبوده، بلکه همان "مهشوارا" حامی کوهای آریانا است که در قله های کوهها معابدی داشت و حتی (هیوان – تسنگ) در قرن 7 مسیحی از انتقال یک چنین معبد از کوه (ارونا) فراز کاپیسا به کوه های زابلستان نقل می کند.

رویهمرفته قراریکه در مورد "دیونیزوس" شرح یافت نه تنها ارباب انواع و اسطوره های یونانی در آریانا تاثیر بخشیده بود بلکه خاطره های میتولوژی ویدی و بقایای داستان های اوستائی آریانا براذهان یونانی هم سرایت نموده بود. (اناهیتا) رب النوع فراوانی باختری و حامی رودخانهٔ آمو دریا بشکل دختر جوانی که تیرکش به دوش افگنده

و تاجی با هشت شعاع بسر داشت، در مسکوکات دمتریوس استعمال شده است. همین قسم میترا یعنی مهر حیثیت هرکول را نزد یونانی های باختری پیدا کرده بود و او را طوری در مسکوکات نمایش می دادند که روی دست چپش پوست شیر، در دست راستش عصا و بر سرش تاجی بشکل اشعهٔ آفتاب گذاشته شده بود. یعنی ممیزات پهلوانی هرکول یونانی و علایم نور آفتاب میتری باختری در وجود او جمع شده بود و از ترکیب هر دو یک نوع "میترا - هرکول" پهلوان شجاع و شیر افگن با تاجی مجلل و منور بمیان آمده بود.

همین قسم در نمایش (زوس) اساطیر تغییراتی وارد کرد. در مسکوکات (تترا دراکم) یعنی چهار درهمی (انتیال کیداس) که مخصوص حوزهٔ کاپیسا است، پیش روی زوس که روی تخت نشسته سرونیم مقابل بدن فیل بحیث شعار مخصوص کاپیسا که عبارت از (سرفیل) بود، نمایش یافته است.

خلاصه از خلال این تشریحات معلوم می شود که در دورهٔ دو صد سالهٔ سلطنت مستقل یونان و باختری اسطوره های یونانی در اذهان مردم افغانستان ریشه دوانیده و در مقابل داستان های محلی ما چه در باختر و چه در کاپیسا و گندهارا همه جا پیرایه های جدیدی در آن بسته است. انعکاس این تاثیرات متقابلهٔ ذهنی و فکری و ادبی در دوره های بعد حتی اعصار اسلامی هم باقی ماند و بسیاراند نویسندگان و شعرای ما که در دوره های مختلف اسکندرنامه های منظوم و منثور ساخته و فراوان است قصه هائی پراگنده ای که در کتب قصص و حکایات دوام کرده است. معلوم می شود که ورود و توطن یونانی ها همانطور که در صنائع نفیسه مکاتب جدید باز کرد، در طرز تخیل و افکار و در کتب داستانها و قصص که روح را مشغول می سازد، تاثیر وارد کرد و در نتیجه موضوعات جدید در ادبیات ما پیدا شد.

رسم الخط و زبان یونانی

سال 250 (ق – م) یعنی سالی که سلطنت مستقل یونانو باختری در آن اعلام شد، مبدأ شروع رسم الخط یونانی روی مسکوکات ماست. در چند

سال اول اعضای خاندانهای شاهی "دیودوت" و "ایوتیدم" تنها زبان و رسم الخط یونانی را در مسکوکات خود استعمال میکردند تا اینکه سلطنت به "دمتریوس" رسید. وی اولین کسی است که در روی دیگر سکه های خود رسم الخط و زبان محلی آن وقت افغانستان یعنی (خروشتی) و "پراکریت" را استعمال کرده است. رسم الخط یونانی از 250 (ق – م) تا حوالی آغاز عهد مسیح در مدت دو نیم قرن به صورت صاف و نهایت خوانا در مسکوکات شاهان و امرای یونانو باختری اعم از اینکه مرکزشان در شمال یا در جنوب هندوکش بود، استعمال شده است. در این مدت و بعد از آن پارتها، اسکائیها و پهلواها همه این رویه را تعقیب کردند و بعد از آغاز دورهٔ کوشانی انحطاط زبان و رسم الخط یونانی شروع شد ولی هنوز برای چندین قرن دیگر اقلاً رسم الخط آن دوام داشت به این معنی که حروف الفبای آن کم کم و به صورت غیر محسوس تغییرکرد و غالباً بعضی حروف نو هم به میان آمد که مجموع آن به نام رسم الخط (یونانو کوشانی) موسوم شده است و تا اخیر عصر کوشانی تا اواسط قرن سوم مسیحی دوام کرد.[17]

چگونگی انتشار زبان یونانی چندان خوب معلوم نیست، البته در طی دو قرن (ق – م) رسمیت درباری داشت و در ضرابخانه ها و در دفاتر معمول شده بود. چون به شهادت (پلوتارک) ممثلین و رقاصه های یونانی در هند به اجرای نمایشات می پرداختند. بدون شبهه می توان گفت که این قبیل مظاهرات در افغانستان که مرکز یونان و باختری بود به طرز اولی اجرا میشد و آن هم به زبان یونانی به عمل می آمد. پس حتماً عده ای از مردمان محلی هم آن را یاد گرفته و می فهمیدند ولی ساحه انتشار آن محدود بود و عمومیت نداشت. ظهور پراکریت و رسم الخط خروشتی روی مسکوکات موید این نظریه است. بهرحال کلمات زیاد درباری، اداری، القاب و عناوین رسمی، اصطلاحات علمی، ادبی، فلسفی و طبی وارد پراکریت ها شده بود و تا مدتها بعد در عصر کوشانی ها هنوز هم متداول بود چنانچه در بخش چهارم در طی مطالعه کتیبه های خروشتی دیدیم که در عصر کنیشکا و هوویشکا نام های ماههای یونانی (اپه اماس) و (ارته می زیوس) در متن پراکریت و در رسم الخط خروشتی استعمال شده است. تا حال آثار رسم الخط یونانی

در افغانستان غیر از مسکوکات بسیار کم دیده شده و آن هم منحصر به یک پارچه سفالی است که سه سال قبل در حوالی خرابه های (نملک) [18] پیدا شده و از چند حرف بیش نیست و اخیراً تصویر آن در یکی از مجله های آمریکائی به طبع رسیده است.

بخش ششم

زبان و ادب پرثوی یا پهلوی پارتی خراسانی

تفکیک پهلوی پارتی از پهلوی خراسانی، زبان و ادب پرثوی، آیاتکار زریران

پرثوی یا پهلوی خراسانی

پهلوی صفتی است که با (ی) نسبتی از اسم پهلو Palov ساخته شده و (پهلو) شکل متاخر کلمه (پرثوه) Parthava است.

پرثوه یکی از قبایل آریائی باختری است که بعد از مهاجرت و بی جا شدنها و تمرکز و تشکیل سلطنت در خراسان غربی، خاکهای بین حوزۀ هری رود و سواحل جنوبی بحیره خزر که یکی از ولایات شمال غربی آریانا بود به حیث مسکن نهائی ایشان (پرثیه) یا (پارتیا) معروف شد. ارساس بلخی موسس سلاله (پرثوه) می باشد و علاوه بر پارتهای بزرگ، پادشاهان دیگری که مخلوطی از عرق (پارت و ساک) می باشند، در سیستان و اراکوزی (حوزه ارغنداب) سلطنت کردند که به (پهلوا) شهرت دارند. زبان قبیله (پرثوه) (پرثوی) خوانده می شود که به اساس تبدل حروف و تبدل صوت کلمات (پهلوی) گردیده است. چون آثار زبان پهلوی واقعی و ادب آن تا این اواخر مجهول بود، معمولاً در کتب ادبی این اسم و صفت را در مورد زبان ساسانی ها و ادبیات آن که بیشتر حاوی ترجمه کتب اوستائی بود و آن هم غالباً بعد از عصر ساسانی در قرون اولیه هجری تحریر شده بود، نسبت می دادند. ولی بعد از کشف شواهد زبان پرثوی که در خرابه های (تورفان) به عمل آمده مدققین اروپائی صفت پهلوی را برای زبان اصلی آن تخصیص داده و زبان ساسانی ها را محض (پارسیک) می خوانند. به هر حال ملتفت باید بود که صفت پهلوی که از نقطه نظر ادب تا این اواخر فقط در مورد زبان ساسانی و بیشتر در مورد ترجمه کتب اوستائی استعمال می شد، انکشاف نموده و زبان و ادب پهلوی دو شق و دو مرحله پیدا

کرده است. یکی ادب و زبان پهلوی پارتی که آن را پهلوی شمالی نیز گویند و دیگری زبان و ادب پهلوی ساسانی که به پهلوی جنوب معروف است و قسمت زیاد آثار آن که عجالتاً شواهدی از آن در دست است نه در عصر ساسانی بلکه در قرون اولیه هجری نوشته شده است. پس قراری که متذکر شدیم اساساً میان (پهلوی پارتی) و (پهلوی ساسانی) ازروی منشأ زبان و مبدأ ظهور فرق است. به این معنی که پهلوی پارتی یا (پرثوی) اصلاً زبان خراسان بوده و پهلوی ساسانی به فارس تعلق دارد. به عبارت دیگر اولی پهلوی افغانستان و دومی پهلوی فارس است. علاوه بر این آنچه که بیشتر از نقطه نظر تطور ادبی زبانها اهمیت دارد و بعدها ما را به پیدایش زبان و ادب دری در خراسان (افغانستان) کمک میکند، فهمیدن اختلاف ریشه این دو پهلوی است. پرثوی یا پهلوی خراسانی پیوستگی با زند یا اوستای باختری دارد، حال آنکه پهلوی ساسانی لهجه ای از فرس قدیم است که یکی از دیگری در آن ناحیه زائیده شده است.

شبهه ای نیست که میان پرثوی خراسانی و پهلوی ساسانی در طی چندین قرن ارتباط باهمی فعل و انفعال ادبی به عمل آمد و زبان پرثوی که با تشکیل دولت پارت حیثیت زبان رسمی به خود گرفت، با بیجا شدن مرکز سلطنتی پارتی از خراسان غربی به خاکهای فارس در حصص شمالی و مرکزی این مملکت نشر شد و بر زبان ساسانیان تاثیر زیاد افگنده و بالاخره در دورۀ تعالی ساسانیان در اثر تفسیر و تعبیری که به ادب پارتی بستند شکل و قیافۀ آن را طوری عوض کردند که برای یافتن آن تبحر دانشمندان جدید اروپا در کار شد.

پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی اساساً در رسم الخط هم فرق داشتند. اگرچه مبدأ هر دو رسم الخط ارامی بود چنانچه این موضوع در بخش چهارم شرح یافت. به هر حال ما در تاریخ ادبیات افغانستان به هر دو پهلوی سر و کار داریم چون از نقطه نظر زمان در تاریخ ظهور این دو زبان فرق زیاد است. در این بخش از پرثوی و ادب آن صحبت می کنیم و برای زبان و ادب پهلوی ساسانی بعدتر بخش دیگری را وقف خواهیم کرد.

زبان و ادب پرثوی

از آغاز قرن بیستم به این طرف در اثر کشفیات پی در پی که در ترکستان چینی به خصوص در علاقه (تورفان) به عمل آمد، زبانهای خانواده آریائی و انواع مختلف رسم الخط مخصوص آنها انکشاف زیاد نمود و منجمله در میان یافته ها آثار (مانی) است که به رسم الخط سریانی موسوم به "سطر نجیلی" [19] نوشته شده است. پروفیسور (آندرئ اس) بار اول وجود دو زبان پهلوی پارتی و ساسانی را کشف و اثبات نمود. [20] پهلوی پارتی منحیث قدامت و تسلط سیاسی ومدنی بر پهلوی ساسانی تاثیر زیاد وارد کرده است.

استاد "کریستن سن" به این عقیده است که: "یک عدهٔ زیاد کلمات که به حیات مذهبی و سیاسی و اجتماعی ارتباط دارد، اعم از اسمای اسلحه و وسایل نقلیه و اصطلاحات طبی و محاوره های معمولی روزمره حتی بعضی افعال عادی که در پهلوی ساسانی و در زبان فارسی مروج است شکل پهلوی پارتی خود را محافظه کرده است و بعضی بی انتظامی که در تلفظ بعضی کلمات فارسی دیده می شود نتیجه نفوذ صوتی لهجه شمالی بر لهجه جنوب غربی است". [21]

زبان پهلوی پارتی یا (پرثوی) اصلاً زبان حصه ای از مردم خراسان (افغانستان) است که در صفحات شمال غرب و بعد در حصص غربی هم حرف زده می شد و مرکز آن همان (پارتیا) یا قسمت غربی خراسان بود. این زبان اقلاً از قرن 3 (ق – م) تا قرن 3 مسیحی در حصص فوق الذکر افغانستان معمول و مروج بود. در بقیه مملکت بخصوص در جنوب هندوکش پراکریت گندهاری با رسم الخط خروشتی رواج داشت. این دو زبان با رسم الخط های مربوطهٔ خود با زبان و رسم الخط یونانی که بعد از هجوم اسکندر کم کم معمول می گردید، مقابل شده بود. زبان پرثوی با پادشاهان پارت و تغییر یافتن مرکز سلطنت آنها از خراسان غربی به غرب فارس در شمال و مرکز این مملکت منشر شد. ولی چون پارتها اوائل "یونانی ماب" بودند و لقب (فیل هان) را رسماً اتخاذ نمودند، زبان پهلوی اقلاً اوائل در فارس عمومیت نیافت تا اینکه سیاست پارتها تغییر کرد و بحیث زبان رسم الخط بر زبان ولایت فارس

که کانون زبانهای آن مملکت است، تاثیر زیاد وارد کرد. پرثوی در صفحات شمالغربی و غربی افغانستان کماکان ادامه داشت، بخصوص که دودمان (پهلوا) از پارتهای غربی جدا شده و در حوزه هیرمند سلطنت مستقلی تشکیل کردند و تا زابل و کابل و سند نفوذ یافتند. در طی یکی دو قرن اول (ق – م) و قرن اول مسیحی در اثر ورود اسکائی ها و تخارها و کوشانیها لهجه های دیگر اسکائی و تخاری در تخارستان و باختر منتشر شد و از تماس و اختلاط آنها با پرثوی زبان سغدی بمیان آمد که از آن پایانتر ذکر خواهیم نمود. مقارن این زمانه ها با نسطوری ها رسم الخط سریانی وارد خراسان شد و آئین مانی که ساسانی های مزدکی بدان در خاک خود مجال نمی دادند، خراسان را کانون فعالیت خود قرار داد و از این جا به ماورأ النهر و ترکستان چین رسید. زبان پهلوی و سغدی در این فضای جدید وارد دوره فعال ادبی و مذهبی خود گردید. خط پهلوی با نواقصی که در ادای تلفظ کلمات داشت، در مجاورت سریانی که بهترین رسم الخط بود به کوشش و ابتکار "مانی" صاحب خط (سطر نجیلی) شد. پیشتر به کشف آثار پهلوی خراسانی در این رسم الخط از خرابه های تورفان اشاره کردیم. موسیو شیدر Schaeder زبان مجامع مانویان خراسان را میان آنها مشاهده کرده و اظهار می دارد که در این حوالی زبان پهلوی پارتی نسبت به خاک مغرب (ایران) بیشتر دوام کرد و بعد از قتل مانی این مناطق گاهگاه پیروان او شد.[22]

ایاتکار زریران

بهترین اثری که در زبان پهلوی پارتی باقیمانده و از فعالیتهای ادبی افکار حماسی خراسان نمایندگی می کند، منظومه ایست بنام (ایاتکار زریران). زبان پرثوی یا پهلوی خراسانی همان طوریکه در متون مانوی تورفان از پهلوی ساسانی منفک گردید، از خلال مطالعه و تدقیق این اثر هم آشکارا است. اگر چه (یادگار زریر) بشکل موجوده عادی خود ملفوف در زواید پهلوی ساسانی حوالی قرن 6 مسیحی نوشته شده و آنرا تا این اواخر رساله منثور تصور می کردند، مگر بعضی از زبان شناسان مثل (پلیارو) ایطالوی و (گایگر) آلمانی از روی کلمات و آهنگ قدامت لهجه آنرا حدس زده بودند تا اینکه "بن ونیست" فرانسوی

ثابت نمود که (ایاتکار) اول نثر نیست و نظم است و باز متن اصلی شعری آن در (پرثوی) یا پهلوی پارتی پیش از قرن سوم مسیحی وجود داشت و در حوالی قرن 6 م با تغییرات جدید آنرا به پهلوی ساسانی در آورده اند. دربخش سوم دیدیم که چطور یشتها دراثر تفسیرهای بعدی ترکیب شعری خود را از دست داد. همین قسم بنظر "بن ونیست" ایاتکار هم در اثر تعبیرات عصر ساسانی که رفته رفته جزء متن شد، شکل شعری و منظوم خود را گم کرد و بعد از اینکه از کلمات و عبارات زایده آن دوره پاک گردید، واضح شد که منظوم است و مصرع های ابیات آن هفت هجائی می باشد و اصلاً به پهلوی پارتی قبل از ظهور ساسانیها نوشته شده است.

موضوع این اثر منظوم حماسی، جنگ های گشتاسپه پادشاه (کاوی) بلخی و برادرش (زریر) و برادرزاده اش (بسته واری) و پسر اخیر الذکر (سپندات) اسفندیار است با ارجاسب خیونی تورانی که می خواست دودمان سلطنت بلخی را از قبول آئین اوستائی منصرف سازد و در نتیجه جنگ در گرفت و گشتاسپه و شهزادگان بلخی غالب شدند. بدین ملاحظه "بن ونیست" یاتکار زریر را "شهنامه گشتاسپه" و "شهنامه پهلوی" خوانده و چون پهلوان میدان رزم زریر است به (ایاتکار زریران) یعنی (یادگار زریر) شهرت یافته که آنرا (زریر نامه) هم می توان خواند. گشتاسپ نامه دقیقی یا هزار بیتی که شاعر بلخی راجع به جنگ های گشتاسپه با ارجاسب برشته نظم در آورده در حقیقت همان (یادگار زریر) است که با وجود مختصر مغایرت ها در روح داستان، در اساس چگونگی روایت میان گشتاسپ نامه دقیقی و منظومه پرثوی یادگار زریر اختلافی نیست. اگر دقیقی راساً از نسخه پهلوی (ایاتکار) استفاده نکرده باشد، توسط مأخذ ثانوی بدان دست داشته. "ایاتکار زریران" تنها منظومه حماسی است که شکل زبان پرثوی، پیرایه پهلوی ساسانی و بالاخره با گشتاسپ نامه دقیقی قیافه ادبی زبان دری افغانستان را معرفی می کند و از نقطه نظر حماسی معلوم می شود که چطور عنعنات رزمی از یشت های اوستا به شهنامه ها رسیده است.

بخش هفتم

ادبیات کوشانو بودائی

تعریف فضای ادبی کوشانی ها – سانسکریت و ادب بودائی – کنیشکا و ادبء و علماء کتابخانهای معابد – اسکائی، تخاری – سغدی

تعریف فضای ادبی کوشانی ها

در تاریخ ادبیات قدیم افغانستان عنوان (کوشانی) و (بودائی) هر کدام بصورت منفرد در تحول مجرای ادبی سهم بارز دارند ولی چون تعیین مراتب یکی بدون دیگری سخت است، اینجا تحت عنوان مشترک "کوشانو بودائی" ممیزات مرکبۀ دوره مربوطه آنها را شرح می دهیم.

شبهه ای نیست که "کوشان" اصلاً لقب یکی از قبائل یوچی سیتی و باز اسم خاص یک خانواده سلطنتی است که در تاریخ سیاسی ما بنام کوشانیهای بزرگ و خورد تقسیم شده اند و بحیث مفهوم ادبی مقصد از عصر و سهم دسته اولی است که دوره آنها از آغاز عهد مسیح تا سه قرن دوام کرده است. مطلب ما از صفت "بودائی" در اینجا آئین بودائی نیست که منحیث زمان از قرن یک (ق – م) تا قرن 9 مسیحی مدت هزار سال را در بر می گیرد بلکه ادبیات آنست به مفهوم عام چه مذهبی و چه غیر مذهبی که دورۀ حقیقی تحول و انبساط آن یادگار زمامداری و عصر همان کوشانیهای بزرگ است. به این ترتیب عنوان مرکبۀ "کوشانو بودائی" در فصول تاریخ ادبیات افغانستان دوره مشخصی را در بر می گیرد که حدود آنرا در فوق معین کردیم.

فضای ادبی معاصر کوشانی ها

پیش از اینکه کوشانیها مقارن آغاز عهد مسیح روی صحنه بیایند، نفوذ ادبی دوره های مختلفی که در صفحات پیش دیدیم هر کدام به رنگی و در حصه ای از خاک مملکت دوام داشت. پراکریت که ریشه آن بلا

شبهه به دوره ویدی می رسد، در تمام جنوب و شرق هندوکش بحیث زبان محلی و ملی حرف زده می شد. زبان "پرثوی" یا پهلوی پارتی در تمام سلسله کوه مذکور بخصوص در حصص غربی خراسان دوام داشت. زبان یونانی بعد از دو نیم قرن سلطنت یونانیهای باختری که آنرا جنبه رسمی داده بودند تا اندازه زیاد معمول شده بود. قبائل سیتی پیش قراول کوشانی یعنی اسکائیها با ورود خود لهجه های خود رادر تخارستان (بدخشان، قطغن و باختر) و در حصه ئی از ولایات هری و سیستان وارد کردند. رسم الخط خروشتی و یونانی هر دو جنبه رسمی داشتند و در مسکوکات موازی هم استعمال می شدند ولی در امور اجتماعی و معاملات قومی از پراکریت و رسم الخط خروشتی کار می گرفتند. آئین بودائی بشکل ارتودوکس قدیم خود تازه به حواشی شرقی کشور انتشار یافته بود. فضا بدین منوال بود که قبائل یوچی از رود آمو گذشته و اساس سلطنت کوشانی را گذشتند. تنها چیزی که از نقطه نظر ادب با آنها وارد گردید لهجه مخصوص ایشان است که بعضی بنام (سیتی) و برخی به اسم (تخاری) از آن یاد کرده اند.

کوشانیها بحیث یک عنصر نو وارد به همه چیزهای محیط احترام گذاشتند و با پشتیبانی و تشویق خود آنچه را که طبق روحیات قوم و ایجابات زمان قابل حیات بود، انبساط دادند و آنچه که نبود به تدریج از میان بردند. با وجودیکه کوشانیها به مذاق یونانیهای باختری قوم "بربر" بودند و در واقع هم بصفت یک کتله چادر نشین آسیای مرکزی یک حیات خشنی داشتند ولی بعد از ورود به آریانا و تماس به تهذیب و معارف "یونانو باختری" و "یونانو بودائی" و "یونانو هندی" به مفهوم عام محو آثار ذوقی و صنایع نفیسهٔ معماری، حجاری، هیکل تراشی و ادبیات شدند و به امور مذهبی آزادی قایل گردیدند. بعد از فتوحات کنیشکا در هند، شمال این مملکت هم جزوه امپراطوری او شد و مانند "آشوکا" بزرگترین پشتیبان آئین بودائی گردید.

از نقطه نظر فلسفهٔ دینی در نفس دیانت بودائی مقابل طریقه "هنایانا"، طریقه (مهایانی) یا راه بزرگ نجات با افق نظر وسیع تر بمیان آمد. در عالم هنر و صنایع نفیسه ترقی مدرسه (گریکو بودیک) یادگار عصر و قرن اوست و در زمینه ادبیات سانسکریت که در دست برهمن ها در

مقابل پراکریت مشرف بر فنا بود، دفعتاً وارد صحنه حیات شد و نه تنها در نگارش آثار مذهبی بودائی راه یافت بلکه بطور عام علوم و ادبیات وارد آن گردید و زبان شعر و قصاید و مکاتبه و درامه و افسانه و پند و حکمت و ریاضی و هندسه و طبابت و نجوم شد. این بزرگترین افتخار ادبی است که محرک آن کوشانیها، مخصوصاً کنیشکا و صحنه عمل آن (گندهارا) می باشد و این انقلاب بزرگ نه در هند بلکه در افغانستان آنروز آمد.

با کوشانیها زبان و رسم الخط یونانی رو به انحطاط گذاشت. این زبان که دیگر دلیلی برای بقای آن نبود، زودتر از میان رفت ولی کلمات پراگنده آن تا اخیر عصر کوشانی (اواسط قرن سوم مسیحی) در پراکریت افغانستان استعمال می شد. رسم الخط یونانی که بیشتر آنرا بحکم تقلید در مسکوکات خود دوام داده بودند، تغییر شکل یافت و حتی بعضی اشکال نو در حروف آن بمیان آمد و آن مخلوطی است که دانشمندان بنام رسم الخط (یونانو کوشانی) میخوانند. بهر صورت هر چه بود تا اخیر عصر کوشانی از مسکوکات زایل نشد. برعکس رسم الخط خروشتی چه در مسکوکات و چه در کتیبه ها استعمال می شد و در خاک های مفتوحهٔ هندی جزء امپراطوری کوشانی خط (برهمی) متداول بود. این بود خطوط مهم تحولات ادبی در افغانستان عصر کوشانی و رؤس مطالب را تحت عناوین ذیل شرح می دهیم:

سانسکریت و ادب بودائی

آئین بودائی که در هند در عصر شاهان موریا انبساط پیدا کرد تا وقتی که در هند محدود بود قوانین آن در دو زبان نوشته می شد. در شمال در زبان (مگدهی) و در جنوب بزبان (پالی) که آنرا زبان سیلان هم گویند. زبان سومی که ضمنناً در دفاتر رسمی و درباری معمول بود، پراکریت است که کتیبه های آشوکا بوجود آن شهادت می دهد. برین منوال سانسکریت در هند در دست برهمن ها محصور و مختنق شده بود. یکی از مدققین "ژوزف منسین" [23] می گوید: "زبان سانسکریت در سالهای قبل از شروع عهد مسیح مشرف بر زوال بود زیرا نه زبان مردم بود نه زبان دربار پادشاهان و نه زبان جنبش های بزرگ مذهبی

وقت بودائی و چینی." به اساس بعضی روایات بودا خودش استعمال سانسکریت را در امور مذهبی منع کرده بود. دانشمندان تجدید حیات سانسکریت را مربوط به واقعات و کسانی می دانند که از نقطه نظر هند بیگانه هستند و مبدأ آنها آریانا است. مقصود اینجا از (کشاتراپها) حکمرانان اسکائی و یا کوشانی و بهتر از همه شخص بزرگ امپراطور کنیشکا است که فتوحات او در شمال هند راه انقلاب بزرگ ادبی سانسکریت را باز کرد و صحنه این انقلاب نه هند برهمنی نه هند بودائی بلکه صفحات شرقی افغانستان یا (گندهارا) است. فراموش نشود که خاکهای غربی (اندوس) یعنی ایالت گندهارا از زمانه های قدیم مرکز زبان سانسکریت بود واین زبان ساخته و پرداخته این دیار است. " پانی نی" باشندهٔ (اتک) عالم بزرگ صرفی و نحوی تسمیهٔ سانسکریت را وضع کرد. "سیلون لیوی" بزرگترین استاد سانسکریت، ظهور سانسکریت را در کتیبه ها نه در شرق بلکه در غرب هند قرار میدهد و قدیمترین کتیبه های این زبان در طی قرون مسیحی بدست (کشاتراپها) حکمرانان اسکائی حوزهٔ سند به میان آمده است. مرکز ثقل زبان سانسکریت به عقیده زبان شناسان همین علاقه گندهارا است و بودائی های همین ناحیه در عصر کنیشکا اول به استعمال سانسکریت مخلوط با پراکریت و بعد به استعمال زبان صاف سانسکریت در آثار مذهبی و غیر مذهبی شروع کردند.[24] تصمیم استعمال زبان سانسکریت در آثار مذهبی در محفل بزرگی گرفته شد که به امر کنیشکا در کشمیر تحت ریاست علمای گندهاری "یاوازو"، "وارد میترا" یا "پارسوا" مشاور ادبی امپراطور انعقاد یافت و "اسوه گوشا" بزرگترین نویسنده و شاعر معاصر کنیشکا باب شقوق ادبی را بروی سانسکریت باز کرد. شکوه ادبیات سانسکریت از عصر کنیشکا به بعد آغاز می شود. از این به بعد زبان مخصوص برهمن ها نه تنها وارد دفاتر شد بلکه به طور عام در تمام زمینه های فکری وارد گردیده، در نظم اشعار رزمی، وصفی و عشقی ظهور کرد و در نثر قصص و افسانه و درامه به میان آمد.

شعب مختلف علوم: طبابت، فلکیات، ریاضی، صرف و نحو و منطق دامنه ادب را خیلی فراخ ساخت و تفسیرهای مربوطه بیشتر بر وسعت

دامنه سانسکریت و ادبیات آن افزود. مولفین و مترجمین اصلیت شان هر چه بود و به هر طبقهٔ جامعه که منسوب بودند، زبان همه سانسکریت شد. خلاصه ادب سانسکریت عامل تنزل پراکریت ها شد و با وجودیکه هنوز هم پراکریت افغانستان در تمام دورهٔ کوشانی روی مسکوکات و در کتیبه ها معمول بود رو به انحطاط گذاشت و در اواخر دورهٔ کوشانی و ظهور یفتلی ها پرده های فراموشی روی آنرا گرفت ولی به کلی از میان نرفت.

کنیشکا و ادبا و علمأ

کنیشکا نه تنها از نقطه نظر کشورگشائی فاتح بزرگ است بلکه حمایت از ادبا و علما و نویسندگان و شعرا و ارباب فن و ذوق او را در قطار بزرگترین مشوقین علم و ادب جای می دهد. شاه خودش مشاور ادبی داشت موسوم به (پارسوا) Parsav که اصلاً گندهاری بود. (وازومیترا) عالم معروف گندهاری معاصر کنیشکا است که در مراتب تبحر علمی در اقطار امپراطوری کوشانی نظیر نداشت. وی در محفلی پنج صد نفری که به امر کوشانشاه بزرگ برای اصلاح امور مذهبی در کشمیر منعقد شده بود، صدارت می کرد.

در قطار علمای این وقت می توان از (مان تنگه Mantanga) و (گوبهارافا Gobharava) دانشمندان گندهاری نام برد. از شعرا و نویسندگان معروف دربار او که از اراضی مفتوحه هندی گرد آمده بودند (اسوه گوشا – Asvagosha) از همه معروف تر است. (ماتری سیته Matriceta) راهب و شاعر سالخورده ایست که راجع به امپراطور فاتح قصایدی ساخته بود و نظیر اینها دسته هائی از شعرا، نویسندگان و علمای گندهارا و کاپیسا و بلخ و بامیان در خاکهای هندی امپراطوری او میزیستند. دیانت بودائی و ادب سانسکریت افغانستان در همین زمان و دوره های بعدتر به ماورأالنهر و دیار چین انتشار یافته و به زبان چینی ترجمه شد.

کتابخانه ها معابد

در طی تقریباً هزار سال که آئین بودائی در آریانا رواج داشت، معابد بهترین مراکز علمی و ادبی و ذوقی افغانستان قدیم محسوب می شد و هر معبد کانونی بود که در فضای خاموش و آرام آن صدها بلکه هزارها راهب، نویسنده و شاعر و عالم مشغول تحریر و ترجمه آثار بودند. فعالیت های این معابد از نقطه نظر بسط صنایع نفیسه به همگان واضح است. متاسفانه آثار ادبی که بیشتر روی یک نوع پوست نازک درخت نوشته می شد و بیشتر درمعرض زوال بود با خرابی های معابد همه از میان رفت. در 1930 بار اول در معبد (G) بامیان از مجاورت قریب مجسمه 35 متری (بعداً 37 متری) نوشته های سانسکریت روی پوست نازک درخت کشف شد که امروز در موزۀ کابل موجود است که یک قسمت آن را (سیلون لیوی) فرانسوی مطالعه کرده است. این آثار بین قرن 3 و 8 مسیحی در رسم الخط های مختلف (کوشانا)، (گوپتا) و انواع رسم الخط آسیای مرکزی تحریر شده. آثار سانسکریت بامیان در عالم ادب اهمیت زیاد دارد زیرا بار اول یعنی پارچه های کتاب (ویناایا) یکی از آثار معروف بودائی را در متن سانسکریت به ما معروفی می کند. این اثر اگر چه قرار تحقیقات دانشمند فرانسوی به رسم الخط گوپتا در قرن 6 مسیحی نوشته شده معذالک به اساس روایات مصنف اصلی آن (اسوه گوشا) همان نویسنده و شاعر معروف عصر کنیشکا است که پیشتر از آن نام بردیم، خوشبختانه در همان سال بعضی پارچه های دیگر همین کتاب از خرابه های یک معبد قدیمه از (گلگت) کشف شد. اصل این کتاب که در ترجمه های پالی و چینی موجود است، 400- 500 صفحه می باشد و مضمون آن بیشتر موعظه و پند و حکایات اخلاقی است. از روی نوشته های سانسکریت کتابخانه معبد (G) بامیان واضح می شود که زبان سانسکریت که بعد از عصر کنیشکا وارد صحنه ادبی شده بود، در نیمه شرقی افغانستان تا قرن 8 و اوایل قرن 9 مسیحی تا ایام مقارن ظهور آئین اسلامی درین نواحی دوام داشت.

اسکائی، تخاری، سغدی

همانطور که در جنوب هندوکش از زبان ویدی پراکریت ها برآمده و منجمله وجود و عمومیت یکی آن در این مناطق در دورۀ یونانو

باختری و کوشانی به شهادت مسکوکات و کتیبه ها ثابت است، از زبان زند یا اوستائی در شمال سلسله کوه مذکور شاخه هائی باقی ماند که وجود آنها را در تخارستان علیا در لهجه پامیر می توان یافت. از آن جمله مانند پراکریتی که در جنوب سلسله کوه مذکور عموم یافته و دوام کرد شاخه ای در شمال کسب ترقی نمود و آن همان (پرثوی) یا پهلوی پارتی است که از آن در بخش قبل بحث راندیم. شبهه ای نیست که مرکز سیاسی پارتی با زبان پرثوی از خراسان به فارس منتقل شد ولی اصل موجودیت زبان از میان نرفت و نه تنها در دورهٔ کوشانی بلکه معاصر زمان ساسانی ها هم در خراسان حرف زده میشد. چیز جدیدی که از یکی دو قرن (ق – م) با ورود قبائل سیتی: ازی ئی، پازیانی، تخاری و ساکارولی وارد آریانا شد، و در عالم ادب اینها را به اسمای "اسکائی" و "تخاری" می شناسند، زبانهای آنهاست. زبان اسکائی را زبان شناسان جزء شاخه مشرقی خانوادهٔ السنه آریائی می شمارند و بقایای آنها را در میان بعضی لهجه های پامیر سراغ می دهند، زبان تخاری است که هستی آن در اثر مساعی پرونیسه میئیه، سیک و سپیگل روشن شده است. تخاری زبان قسمتی از قبائل سیتی منجمله کوشانیها است که در اوایل آن را (آریائی شمالی) و (آریائی شرقی) هم می خواندند و بالاخره به همان اسم (تخاری) نامزد شد. این زبان لهجه ای از زبان هند و اروپائی می باشد ولی جای تعجب این است که نه در خانواده (آریا) بلکه جزء دسته (سنتم) در خانواده (ایتالو سلتیک) قرار می گیرد. به هر حال مطالعات هنوز در اطراف این زبان انبساط نیافته و روزی در تاریخ ادبیات افغانستان در اطراف آن بیشتر بحث خواهد شد. گمان غالب چنین می رود که در اثر اختلاط لهجه های زند، بخصوص (پرثوی) یا پهلوی خراسان و لهجه های اسکائی و تخاری زبان سغدی در حوزه اکسوس به میان آمده باشد و دردو طرفهٔ آمودریا در سغدیان و باختر منتشر شده باشد. مقصود ما اینجا اشاره به تشکل این زبان است که به عقیده استاد (کرستن سن) بعد از حوالی قرن دوم مسیحی برای چندین قرن زبان بین المللی آسیای مرکزی می شود. بودائیان، مانوئیان، نسطوریان باختر و ماورأ النهر با آن آثار زیادی نوشته اند تا اینکه مانی در طی قرن سوم مسیحی از رسم الخط سریانی خط (سطر انجیلی) را اختراع کرد و از این به بعد آثار زیاد به زبان

سغدی نوشته شد و رسم الخط جدید مبداء خط (ایغور) و دیگر قبائل مغلی آسیای مرکزی گردید.

سغدیانه یا سگدیانه در کنار باختر از قسمت های مهم آریانا بود که در بین رودخانه های سیحون (سیر دریا) و جیحون (آمو دریا) گاهگاهی جز ایالت باختر محسوب میشد.

این زبان قرار نظر بارتولد در تاریخ آثار زیادی از خود باقی گذاشته که در آسیای میانه اسناد قرن اول مسیحی و آثار ادبی قرن هفتم الی نهم از آن در دست است. البیرونی از دو زبان سغدی و خوارزمی ذکر بعمل آورده است. آثار این زبان در سغدیانه از نزدیکی (لوب نور) و (دون-خوان) که در سرحد چین است، بدست آمده است. از همین جهت است که محقق فرانسوی (گوتیو R. Gauthiot) اظهار عقیده میکند که توسعه و ترویج زبان سغدی توسط سغدی ها در قسمت های خاک چین در نزدیکی سغدیانه صورت گرفته است که به همین جهت معلوماتی از منابع چین راجع به این زبان در دست است.([28])

تذکر زبان سغدی در تاریخ ادبیات افغانستان اهمیت بسزا دارد زیرا در بنای زبان (دری) یا (فارسی خراسانی) دخالت آن مبرهن است و گمان غالب بر این می رود که از آمیزش پرثوی یا پهلوی خراسانی با زبان سغدی و تاثیر لهجه های زند، (دری) باختر و تخارستان و ماورأ النهر به میان آمده باشد که از آن در موقع اش حین شرح پیدایش زبان دری مفصل تر بحث خواهیم نمود.

بخش هشتم

پهلوی ساسانی

منشأ پهلوی ساسانی، آثارپهلوی ساسانی، پهلوی و افغانستان

پهلوی ساسانی

در اثر انکشافی که در مورد زبان و رسم الخط پهلوی به صورت عام چه از نقطه نظرماهیت و منشأ زبان و چه از نقطه نظر معنی خاص این کلمه پیدا شده است، مطالعات خود را به دو بخش معین تقسیم کردیم زیرا پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی یا پهلوی خراسان و پهلوی فارس دو زبانی است مربوط به دو عصر و دو محل و دو منشأ مختلف که در تاریخ ادبیات افغانستان اولی اصلی و مهم و دومی فرعی و ضمنی است. بهرحال تطورات السنه و فعل و انفعال ادبی و نفوذ پهلوی خراسان بر پهلوی پارس و انعکاس اخیر الذکر در آریانا، چنین ایجاب می کند که به هر دو علی قدر مراتب هم موقع داده شود. در بخش ششم دیده شد که پهلوی پارتی یا "پرثوی" منحیث مکان مربوط به خراسان و منحیث زمان حاوی سه قرن (ق – م) و سه قرن (ب – م) مسیحی و منحیث منشأ ارتباط به زند یا زبان اوستائی دارد. پهلوی ساسانی از این سه نقطه نظر هویت علحیده ئی دارد. مکان آن پارس، زمان آن بعد از قرن سه مسیحی تا قرن هفت هجری و منشأ آن فرس قدیم هخامنشی است. همین قسم با وجودیکه مبدأ رسم الخط هر دو آرامی بود، میان خود فرق زیاد داشت. بعد از اینکه در تفریق این دو زبان سه مسئله فوق تشخیص شد در قرابت آنها دو مسئله دیگر قابل دقت است: یکی اینکه پهلوی خراسانی بعد از انتقال مرکز ثقل اداری دولت پارتی از خراسان غربی به فارس بر زبان ساسانیان تاثیر زیاد افگند و در شمال و مرکز آن مملکت پهن شد و کلمات زیادی از آن در پهلوی پارس داخل شد. دوم اینکه پهلوی ساسانی در عصر جلال و عظمت ساسانیان که در اخیر دورهٔ کوشانی بر خراسان دست یافتند به نوبه خود در

صفحات شمال و غرب آریانا تا اندازه زیاد منتشر کرد و در سیستان دوام آن طولانی تر بود.

پهلوی ساسانی طوریکه از مبدأ جغرافیائی و ریشه ارتباط آن با فرس قدیم هخامنشی معلوم می شود اصلاً زبان فارس است و در طی سلطنت چهار صد ساله ساسانی در آن کشور پرورش یافته و آثار زیادی چه در عصر ساسانی و چه بعد از آن در آن نوشته شده است. باآنهم در اثر پارهٔ علل مختلف که مهمترین آن، نارسائی رسم الخط آنرا تشخیص داده اند طوریکه باید آثاری زیادی از آن باقی نمانده و طوریکه در بخش بعدی شرح خواهد یافت، اول در نفس دربار ساسانی زبان (دری) خراسان بر آن ترجیح یافت و سپس در جریان سه قرن اول هجری با وجودیکه هنوز کتب در آن نوشته می شد و زبان ادبی آن دیار بود در مقابل عربی راه انحطاط پیش گرفت و بعد از آن اگر چه تا زمان استیلاً مغل در حصص غربی فارس کم و بیش معمول بود، زبان دری خراسان بار دوم در اثر فتوحات غزنوی و سلاجقه وارد آن کشور شد و بعد از قرن چهارم هجری بحیث زبان علمی و ادبی جای آنرا گرفت.

آثار پهلوی ساسانی

آثار پهلوی خود عصر ساسانی بسیار کم است جز بعضی سنگ نوشته ها و در ادب مذهبی تدوین مجدد اوستا که آنهم دست خورده و خساره کشیده چیز دیگری از آن باقی نمانده صرف کتبی که به پهلوی ساسانی تحریر شده و امروز یا در متن اصلی یا بصورت ترجمه عربی و فارسی و یا محض بنام به ما رسیده است. بطور عموم بعد از سقوط ساسانی ها و بیشتر در آغاز عهد اسلامی نوشته شده و دامنه آن تا قرن ششم هجری (15 مسیحی) دوام کرده است. موضوع این آثار روی همرفته یا مذهبی یا داستانی و تاریخی و بیشتر پند و اندرز است که بصورت کلی چه از نقطه نظر آئین و چه از روی قصه و داستان مقررات و روایات اوستائی را بطور ایجاز و اختصار با شاخ و برگ نوین تکرار می کند. رویهمرفته مجموع آن بطور عام حلقه ایست بسیار مهم و ترجمه آنها که در قرن سوم هجری با (ابن مقفع) و معاصرین و پیروان او به عربی شروع شده است، تاثیر فراوان در افکار نویسندگان

اسلامی چه ایرانی چه افغانستانی و چه عربی و غیره هم وارد کرده است.

پهلوی و افغانستان

از نقطه نظر خصوصی تاریخ ادبیات افغانستان اگر نگاه شود با وجودیکه پهلوی زبان محلی کشور ما نبود و نمی توان آنرا زبان عامه ساکنین این سرزمین خواند و در میان آثاری که بدین زبان باقی مانده هیچیک به کدام نویسنده مشخص افغانستان تعلق ندارد، با آنهم بدون شبهه و تردید طبقه دانشمند و دهاقین دانشور این مملکت مقارن آغاز عهد اسلامی اقلاً در طی چهار قرن اول هجری "شاید تا قرن 6" آنرا می فهمیدند و دلیل قطعی آن محاسباتی است که شعرا و نویسندگان خراسانی، به ویژه دانشمندان بلخی با نگارش گشتاسب نامه ها و شاهنامه ها و زریر نامه ها یک دفعه با تمام جزئیات روایات حماسی باستانی را وارد زبان دری کردند. این کار هر چند به پیمانهٔ زیاد از روی خاطره ها بعمل آمده باشد، آثار تحریری پهلوی در آن دخیل است.

پیشتر اشاره نمودیم که زبان و رسم الخط پهلوی ساسانی در اخیر دورهٔ کوشانی با نفوذ ایشان در خراسان و سیستان بسط یافت. شبهه ای نیست که جنگ های یفتلی و ساسانی به عقب زدن نفوذ سیاسی و اداری ساسانی ضربه مدهش بود ولی این جنگ ها زبان و رسم الخط پهلوی را بیشتر در قلب مملکت و حتی در جنوب هندوکش در حصص شرقی افغانستان انبساط داد.

در بخش چهارم در ذیل رسم الخط ها گفتیم که رسم الخط یونانی در عصر کوشانی تغییر شکل یافته رفت و رسم الخط خروشتی تا قرن پنجم مسیحی دوام کرد. به این ترتیب عمومیت رسم الخط پهلوی در افغانستان امری است منطقی و حسابی و درست از همین قرن پنج به بعد که خروشتی از میان می رود، پهلوی ساسانی روی مسکوکات یفتلی ها ظاهر می شود. مسکوکات یفتلی عجالتاً بهترین وسیله ایست که بر اوضاع ادبی افغانستان در قرن پنج روشنی می اندازد و به شهادت آنها معلوم می شود که سانسکریت و رسم الخط برهمی و زبان و رسم

الخط پهلوی هر دو موازی هم معمول و متداول بود. حتی از روی بعضی عناوین و القاب مثل "خواتأ" که در پهلوی "خواتای" و در زبان دری "خدای" و "خدا" شده و " شاه " معنی دارد، واضح می شود که زبان سغدی که از تشکیل آن در بخش هفتم تذکر دادیم، دردورهٔ یفتلی در حصص شمالی هندوکش مروج بود و فعل و انفعال ادبی میان آن و پهلوی جریان داشت. مسکوکات یفتلی در حقیقت نمایندهٔ تصادم افکار افغانستان قرن پنجم، ساسانیهای پارس و گوپتاهای هندی است که در نتیجه از طرف شرق رسم الخط برهمی سانسکریت و از جانب غرب زبان و رسم الخط پهلوی وارد کشور ما شده است. از جانب شمال هم از حوزه آمودریا زبان سغدی بر دامنه خود افزوده است. اوضاع ادبی خطوط عمومی خود به همین منوال بعد از یفتلی ها در دوره زمامداری کوشانو یفتلی، رتبیل ها یا برهمن شاهی های کابلی دوام داشت. در یکطرف مسکوکات پراکریت گندهاری با تحولاتیکه نموده بود با رسم الخط برهمی یا سانسکریت خط (دیوا ناگاری) نقش است و جانب دیگر زبان و رسم الخط پهلوی یا محض رسم الخط آن دیده می شود. این رویه در قرن 3 و 4 هجری معاصر صفاری ها وآغاز دوره غزنوی در کابلستان تعقیب شده است.

رسم الخط پهلوی بیشتر از مسکوکات روی مهرها و نگینه ها عمومیت داشت و در شهرهای حوزهٔ هیرمند و سیستان در طی 3- 4 قرن اول هجری هم در حکاکی روی مهرها و انگشتری ها استعمال می شد.

بخش نهم

زبان دری

عمومیات زبان دری، مبدأ و پرورشگاه زبان دری، انتشار آن از خراسان (افغانستان) به فارس (ایران)

عمومیات زبان دری

بخشهای قبلی بطور مجموعی بحیث یک مقدمه نشان می دهد که خاک های بین اکسوس و اندوس پرورشگاه زبانهای خانوادهٔ هند و آریائی بوده و به ترتیب زبان ویدی، زبان زند یا اوستائی، زبان پراکریت گندهاری، سانسکریت کلاسیک، زبان پرثوی یا پهلوی پارتی خراسانی، سغدی، اسکائی، تخاری و پهلوی ساسانی بدون ذکر شاخه ها و فروعاتی که هنوز هم بصورت دسته های غلچه ای پامیر و نورستانی از بین نرفته است، دوره به دوره مارا به عهد اسلامی نزدیک می سازد.

با سقوط کوشانی های بزرگ در افغانستان و عروج ساسانی ها در ایران و تسلط سلالهٔ اخیر الذکر در خراسان، زبان پهلوی ساسانی با همان تاثیر فراوانی که از پهلوی پارتی برداشته بود، در صفحات شمال و شمال غربی افغانستان در باختر و سیستان راه یافت و حتی در سایر نقاط ملکت هم پراگنده شده بود. طوریکه دیدیم در دورهٔ یفتلی و بعد از آن تا آغاز عهد اسلامی حتی در سه، چهار قرن اولیه هجری پراکریت و برهمی سانسکریت و دیواناگاری زبان و رسم الخط پهلوی در آریانا متداول بود. آنچه از نقطهٔ نظر مبحث بعدی یعنی پیدایش زبان (دری) مهم است، انبساط زبان سغدی دردورهٔ یفتلی و تماس مزید آن با پهلوی ساسانی است که نتیجه آن بر زبان دری بی تاثیر نمی باشد.

زبان دری

معمولاً زبان دری را منحیث لغت دو نوع معنی می کنند. یکی به اساس کلمه (در) و آنرا زبان (درگاه) و(دربار) می خوانند و دیگر منسوب به (دره) که زبان کهستانی شود و این توجیهات بیشتر به اساس قاموس ها و کتب لغت معمول شده است. برهان قاطع کلمه دری را چهار گونه تعبیر می کند:

1- گویند لغت ساکنین چند شهری بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است.
2- ... و طایفه ای برآنند که مردمان درگاه کیان بر آن متکلم می شده اند.
3- ... و گروهی گویند که در زمان بهمن اسفندیار چون مردم از اطراف عالم به درگاه او می آمدند و زبان یکدیگر را نمی فهمیدند، بهمن فرمود تا دانشمندان زبانی را وضع کردند و آنرا (دری) نام نهادند.
4- ... و منسوب به دره را نیز گویند، همچو کبک دری و این اعتبار خوشخوانی هم میتوان بوده باشد زیرا که مهمترین لغات فارسی زبان دری است.

خلص این چهار تعبیر این است که اصل منشأ و کانون پرورش زبان دری خراسان و ماوراألنهر بوده و در عصر ساسانی محتملاً زبان دربار هم اتخاذ شده بود.[25] چون این خلاصه حاوی تمام نظریات در اطراف زبان دری می باشد، در روشنی تحقیقات آنرا مفصل تر شرح می دهیم.

مبدأ و پرورشگاه زبان دری

قدیمترین نظم و نثر دری را که تا حال سراغ می توان کرد یا در خراسان و یا در ماوراألنهر به میان آمده است. حنظله بادغیسی و محمد بن وصیف سکزی که قدیم ترین شعر دری را به آنها نسبت می دهند، از ولایات هرات و سیستان می باشند. قدیم ترین آثار منثور این زبان یا در خراسان و یا در ماوراألنهر نوشته شده. مقدمه شاهنامه ادبی منصوری که از طرف منصور العمری و به نام ابو منصور محمد عبدالرزاق در 346 هجری تحریر گردیده، ترجمهٔ تاریخ طبری که از

طرف بلعمی وزیر منصور بن نوح سامانی در 356 هجری تحریر شده در عصر سامانی ها در ماورأ النهر به میان آمده است.

مقارن همین زمان حدود العالم که مولف آن معلوم نیست، در 372 هجری برای یکی از امرای آل فریغون گوزگانان، ابوالحارث محمد بن احمد تحریر شد و ابوالمؤید بلخی گرشاسب نامه و عجائب البلدان خود را تالیف کرد که متاسفانه اصل آنها از بین رفته ولی تاریخ سیستان و مجمل التواریخ شاهد وجود آنهاست زیرا از آنها فصولی نقل کرده اند.[26] واضح می شود که اولین پارچۀ منظوم و منثور دری که عجالتاً در دست است در طی قرن چهار هجری در خراسان و ماورأالنهر به میان آمده است و باختر و ماورأالنهر آنروز و زابلستان مبدأ و پرورشگاه اولیه آن محسوب می شود. البته این شواهد که عین حقیقت است محتاج تقویه دلایل دیگر نیست، باآنهم شباهت مزید لغات دری به سغدی و پرثوی یا پهلوی پارتی خراسانی که پارچه های آن از خرابه های تورفان کشف شده، ساحه جغرافیائی سائر لهجه های دری مثل: هروی، سکزی، زاولی را در افغانستان و وجود لغات صاف دری در افغانستان و ماورأالنهر و بخصوص در کشور خود ما و باز تاثیر زبانهای اسکائی و تخاری که در آریانا معمول بود و تاثیرات متقابله ادب سغدی و پهلوی ساسانی که در آریانا بعمل آمده و تاثیری در زبان دری بخشید و بالاخره انتشار زبان دری از خراسان (افغانستان) به فارس (ایران) چه در عصر ساسانی که محض زبان دربار باقیمانده و چه بعد از قرن چهارم هجری که بجای پهلوی زبان علمی و ادبی آن کشور هم شد هرکدام بجای خود محکمترین دلیلی است که مهد زبان دری را در خراسان (افغانستان) و ماورأالنهر ثابت می سازد.

حالا که مهد ظهور و پرورشگاه اولیۀ زبان دری شناخته شد، می خواهیم کمی در اطراف منشأ آن صحبت کنیم. معمولاً فارسی دری را در خانواده السنه آریائی در سلسله ای گرفته اند که صورت قدیم آن فرس هخامنشی، صورت متوسط آن پهلوی ساسانی و صورت جدید آن فارسی دری کنونی می باشد. مبدأ جغرافیائی و روشن شدن موجودیت زبان پرثوی- پهلوی-خراسانی و زبان سغدی و ظهور آثار ادبی این دو زبان از خرابه های تورفان و ثبوت قطعی نفوذ ادبی پرثوی ساسانی و

ارتباط محکم ادبی زبان با پرثوی و سغدی و تشخیص بغایت زیاد لغات دری در زبان اخیرالذکر و موجود بودن زبان دری در افغانستان معاصر، زبان پهلوی در ایران معاصر و باز تاثیر زبان اسکائی بخصوص تخاری در زبان دری یک سلسله دلایلی است که به اساس آن منشأ زبان دری به دو زبان پرثوی یا پهلوی خراسانی و سغدی که آنهم در بلخ و بخارا و تخارستان و سمرقند معمول بود، ارتباط پیدا می کند و تخاری یا زبان کوشانی که به نوبه خود زبان دیگر همین نواحی است با تاثیری که در اصل ساختمان سغدی وارد کرده و با تاثیر مستقیم خود در شکل لسان دری بی مدخلیت نیست چنانچه مطابق بعضی نظریه ها (دری) را اصلاً مخفف تخاری می دانند.[29]

پس چه از نقطه نظر مبدأ جغرافیائی و پرورشگاه اولیه زبان دری در قرون اولیهٔ هجری و چه از روی کشفیات جدید و پیدا شدن لغاتی در زبان سغدی که در (دری) وجود دارد و پهلوی ساسانی فاقد آنست، منشأ زبان دری به هیچ وجه به پهلوی ساسانی و به فرس هخامنشی نمی رسد بلکه به پرثوی یا پهلوی پارتی خراسانی و سغدی تعلق میگیرد و تخاری هم در آن بی تاثیر نیست و این سه زبان در دو طرفهٔ آمودریا در باختر و تخارستان و ماوراالنهر در ساختمان زبان دری به ترتیب مراتب در طی چندین قرن پیش از عهد اسلامی دخیل اند. چون زبان سغدی در نگارش آثار مذهبی مانویان، بودائیان و حتی ترسایان نسطوری مدت چندین قرن متداول بود و زبان علمی آسیای میانه محسوب می شد، احتمال زیاد دارد که رکن اساسی منشأ زبان دری معجونی است مرکب از زبان پهلوی ساسانی و لغات عربی، حال آنکه یکی از صفات زبان دری حقیقی عدم دخالت زبان عربی است و قرن ها پیش از ظهور زبان عربی در این دیار تشکل نموده بود. از جانب دیگر دری زبانی نیست که بعد از نابود شدن پهلوی ساسانی به میان آمده باشد بلکه پهلوی و دری دو زبانی است که موازی بهم یکی در فارس و دیگری در خراسان (افغانستان) به میان آمده و نشو و نما کرده و به زمان های معین از کشورهای مبدأ درخاک های دو مملکت پراگنده شده اند و عامل اساسی شباهت و ارتباط لغات این دو زبان

علاوه بر قرابت خانوادگی، معاصر بودن و انتشار آنها به خاکهای یک دیگر است.

شبهه ای نیست که پارچه های منظوم و منثوری که عجالتاً از زبان دری در دست است از نقطهٔ نظر قدامت از قرن سوم هجری تجاوز نمی کند ولی اگر همین آثار را با کتب معاصر آن بزبان پهلوی مقایسه کنید، آن گاه سلاست و پختگی و روانی (دری) بر (پهلوی) آشکارا میشود. مسلم است که دری یک دفعه و بدون سابقه معاصر صفاری ها و سامانیها به میان نیامده بلکه چندین قرن سابقه داشته که متاسفانه تعیین آن عجالتاً مشکل است. اگر واقعاً همان طوریکه (ابن مقفع) و (ابن ندیم) ادعا می کنند، دری زبان درباری ساسانیان شده باشد چنانچه در متون عربی حتی فقره هائی هم به زبان دری به شاهان ساسانی نسبت داده شده است[27] آنگاه مسلم می شود که مراحل ابتدائی زبان دری تا قرن پنج و چهار حتی 3 مسیحی اقلاً دو یا دونیم قرن از عهد اسلامی پیش برده شده میتواند. ملتفت باید بود که دری در قرون پیش از اسلام و محتملاً در قرن اول و دوم هجری شکل اولیهٔ داشت که باید آنرا صورت متوسط سغدی و پهلوی پارتی خراسانی خواند. بلاشبهه رواج پهلوی ساسانی که بعد از عصر کوشانی های خورد و یفتلی ها در خراسان بعمل آمده در آن بنوبهٔ خود تاثیر بخشید، تاثیری که آنرا تقویت نمود. پیشتر گفتیم که پختگی و سلاست دری بر پهلوی ساسانی از روی آثار معاصر آن دو زبان معلوم می شود ، در صورتیکه قدامت پهلوی پیش از قرن چهارم هجری تا آغاز دورهٔ ساسانی واضح است. منطق حکم می کند که دری همچنین سابقه ای داشته تا در قرن چهار بدین پایه نضج و سلاست رسید و آن گاه گوی سبقت را از پهلوی ربود. فراموش نباید کرد که پختگی زبان دری بر پهلوی ساسانی از این هم معلوم می شود که هر دو در معرض هجوم زبان عربی قرار گرفتند. در نتیجه پهلوی در فارس بطور عام بعد از قرن سه و چهار هجری در تحریر آثار از میان رفت و بعد از قرن هفتم حتی در مغرب آنکشور هم بکلی ناپدید شد حال آنکه دری در خراسان همان خراسانی که آنجا هم پهلوی حرف زده میشد و نفوذ زبان عربی نیز در آن جابجا شد، رو به انکشاف مزید گذاشت. تا قرن چهارم هجری زبان دری منحصر به

خراسان (افغانستان) و ماوراألنهر بود و بحیث یک زبان علمی و ادبی پخته و روان و سلیس آثار منثور و منظوم در آن تحریر می شد و در این وقتها در فارس معمول نبود. حتی یک شعر و یک رساله هم در ین زبان مقارن این زمانه ها در آن مملکت دیده نشده است. ملتفت باید بود که ا گر ساسانی ها به راستی بعد از بسط نفوذ در خراسان، دری را زبان درباری خویش اتخاذ کرده باشند، در چهار دیواری بارگاه بحیث یک زبان تشریفاتی قبول شده بود و در بیرون بارگاه عمومیت نداشت و زبان علمی و ادبی آن مملکت قراریکه گفتیم پهلوی بود. و بزبان طبری هم می نوشتند و پهلوی تا زمان استیلای مغل در حصص غربی فارس کم و بیش باقی ماند تا اینکه در اواخر عصر سامانی و اوائل دورهٔ غزنوی در اثر فتوحات سلاطین خراسانی در ری، جبال، گرگان و اصفهان راه نفوذ زبان دری خراسان در خاک های همسایه غربی ما باز شد و آهسته آهسته زبان پهلوی را در نقاط غربی فارس عقب زد و بعد از قرن چهارم هجری بحیث زبان علمی و ادبی جای آنرا فرا گرفت و به اصطلاح ملک الشعرا بهار "بعد از تسلط دولت سلجوقی در عراقین این معنی قوت یافت" یعنی زبان دری بر سراسر کشور فارس انبساط یافت./ "خاتمه"

یاداشت ها:

(1) - ملتفت باید بود که در اوایل مطالعات زبانهای هند و اروپائی، باختر یا صفحات شمال افغانستان بحیث مبدأ زبانهای مذکور طرفدار زیاد داشت.

(2) - مستر دوت (Dutt) در مولفهٔ خویش موسوم به (آریائی ساختن هند) (Aryanisation of India) صفحه 55 می نگارد: (اختلاف بزرگ متن) (ریگ ویدا) بجای خود یادگار کوچکی است از یک دورهٔ بزرگ ادبی که در طی آن سرودهای دیگری هم بوده و از بین رفته. تغییرات واضحی که در دوره ویدی در زبان سرودها به مشاهده می رسد، نشان می دهد که پیش از سرودهای دوره ویدی حتماً عده زیاد سرودهای دیگری هم بوده که متاسفانه گم شده و به ما نرسیده است.

(3) - معمولاً کلمه زند را هم به اوستا پیوست می کنند. اصل کلمه (زند) از (ازانتی) Azanti اشتقاق یافته که شرح و بیان و ترجمه معنی دارد و آن کتب پهلوی را در بر میگیرد که بار اول اوستا بدان ترجمه شده است. پازند شرحی است که برای ترجمه کتب اوستائی پهلوی به زبان دری نوشته اند. پازند برگردانیدن، باز گردانیدن و ترجمه ثانی را گویند.

(4) - جلد اول سبک شناسی صفحه (8) تالیف ملک الشعرا بهار پاورقی (2).

(5) - وجس تشتی مرکب از دو کلمه است (وجس) به معنی گفتار و (تشتی) به معنی برش که معنی مرکبه آن (پارچه سخن) یا قطعه می شود. (افسمن) به معنی اندازه و مقیاس است و به مفهوم ادبی یک عده کلمات را که از آن مصرعی ساخته شود، در بر می گیرد. صفحه (66 گاتها) سرودهای زر دشت، تالیف و ترجمه پور داؤد.

(6) - پلنینوس Plininus که در قرن اول میلادی در آتشفشانی وزیو در ناپل مرد از روی آثار حماسی پوس شهادت می دهد.

(7) - مسعودی در سال 346 هجری وفات نموده است.

(8) - طبری در سال 310 هجری وفات کرده است.

(9) - جلد اول اوستا - تفسیر و تالیف پور داؤد. پور داؤد اهمیت مذهبی رود آمو در ایریانا ویجه را به مثابه رود درون در فلسطین می داند و می نویسد که نام اصل این رود خانه باید "وخشو" که به معنی فزاینده و بالنده است از فعل " وخش " که به معنی افزودن و بالیدن و ترقی کردن است در اوستا بسیار استعمال شده است. در سانسکریت [اوخشیت] و در پهلوی [وخشتین] می باشد. کلمه اکسوس را جغرافیا نگاران قدیم یونان و روم از این کلمه ساخته اند.

(10) - تنگی آزو: عبارت از تنگی عذاب است و دره ایست که به 16 کیلومتری شمال غرب شهرک، کنار راه عمومی افتاده که از نقطه اخیر الذکر به طرف چشت و هرات می رود.

(11) - "اتو کلس" و "پانتالون" رسم الخط خروشتی و برهمی هر دو را در مسکوکات خود استعمال کرده اند. اگاتو کلس در بعضی مسکوکات خود یونانی وبرهمی و در بعضی دیگر تنها رسم الخط خروشتی را استعمال کرده است.

(12) - بیماران دهکده ایست به فاصله 6-7 میل شمال غرب جلال آباد در حوالی درونته. چارلزمسن انگلیس در سالهای بین 1834-1837 در اینجا کار می کرد و در یکی از اطاقهای استوپه هذا دو ظرف مذکور را کشف کرد که حالا در بریتش موزیم می باشد. در ظرف مذکور علاوه بر چند عدد مروارید، 4 عدد سکه مسی (ازس) هم وجود داشت. متن و ترجمه سکه مذکور در صفحه پنجاه جلد 3 حصه اول کتیبه های خروشتی مربوط به سلسله Erpusinscip to um tpdicarum و عکس ظرف در لوحه 10 اثر مذکور داده شده است.

(13) - این کتیبه را هم چارلز مسن در سال های بین 1834-1837 کشف کرده است ولی بعدها اصل کوزه مذکور محتملاً از میان رفته. متن و ترجمه آن در صفحه 157 جلد دوم حصه اول کتیبه های خروشتی (کورپوس) و تصویر کوزه در لوحه 30 اثر مذکور داده شده است. (اپه لایوس) اسم یکی از ماه های یونانی

است که در مقدونیه معمول بود. معلوم می شود که اسمای یونانی در پراکریت های معمول افغانستان و ادبیات ما وارد شده بود.

(14) - در خوات و ردک هنوز بقایای معابد قدیمه دیده می شود و ظرف فلزی که از آنجا کشف شده در بریتیش موزیم می باشد.

(15) - موسیو فوشه در جلد دوم " راه قدیم هند از بلخ به تا کزیلا " صفحه 386-387 از هشت کتیبه مذکور صحبت می کند و تصاویر آنها را در صفحات 37 و 31 اثر خود داده است.

(16) - در سکه های کیداری ها و برهمی و در مسکوکات برهمن شاهی ها و یوناگاری هم بحیث رسم الخط معمول بود.

(17) - بعضی ها از روی تعداد حروف الفبائی که زائر چینی هیوان تسنگ در تخارستان تذکر داده دوام الفبای یونانی را تا قرن هفت مسیحی در شمال افغانستان احتمال می دهند.

(18) - نملک تپه ای است در وسط راه بین بلخ و آقچه. پارچه تیکر مذکور را موسیو شلوم برژه حین گردش در حوالی تپه به صورت اتفاقی یافته است.

(19) — استرانگلو

(20) - صفحه 46 ایران در عصر ساسانیان تالیف کریستن سن طبع دوم 1944

(21) - صفحه 46 ایران در عصر ساسانیان تالیف کریستن سن طبع دوم 1944

(22) پاورقی نمره (1) صفحه 47 ایران در عصر ساسانی تالیف کریستن طبع 1944

(23) - Goseph Mensin تاریخچه ادبیات سانسکریت صفحه 120

(24) - صفحه 122 تاریخچه ادبیات سانسکریت تالیف ژوزف مانسیون

(25) - شبهه ای نیست که کیان به معنی واقعی همان پادشاهان معاصر زردشت بلخی باشند که سرود گاتها از زبان ایشان نمایندگی می

کند. اگر طبق نظریات معموله مقصد از آن هخامنشی ها و یا ساسانی ها باشد هر کدام زبانی داشتند مثل فرس قدیم و پهلوی. پس قصه بهمن و امر ساختن زبان افسانه ای بیش نیست.

(26) - جلد اول سبک شناسی تالیف آقای ملک الشعرا بهار صفحه 22

(27) - سبک شناسی جلد اول صفحه 20 تالیف آقای ملک الشعرا بهار

(28) – زبانها در افغانستان، یعقوب حسن خان، سالنامه کابل 1313

(29) – کشف آبدهٔ سرخ کوتل در سال 1951 اکتشاف بزرگی در مطالعات باستان شناسی در افغانستان به شمار میرود. در این کشف نه تنها اولین معبد زردشتی در خاک آریانای باستان پیدا شد بلکه از نقطه نظر زبان شناسی هم آثاری از زبان تخاری بدست آمد که برای تاریخ ادبیات زبان فارسی دری اهمیت بس ارزشمندی داشت. برای معلومات بیشتر به مؤخذ 64 در لست پائین مراجعه شود. از آن کمی اقتباس میگردد: (ص8) "از آتشکده سرخ کوتل کتیبه هائی هم پیدا شده است که یک مجموعه آن روی هفت هشت خشت سنگی منقور است و یکی دو پارچه سنگ دیگر علیحده نوشته هائی دارد. رسم الخط آن یونانی است ولی یونانی کوشانی شده زیرا کوشانی ها که به اساس همین کتیبه ها زبان شان شاخه ئی از السنهٔ خانوادهٔ آریائی بود، طبق احتیاجات صوتی خود بعضی حروف یونانی را تغییر شکل داده و الفبائی را بمیان آورده اند که معمولاً بنام (گریکو کوشان) یا (یونانو کوشانی) یاد میشود. مطالعه این زبان و این رسم الخط که در تاریخ ادبیات افغانستان قدیم اهمست بسزا دارد از طرف موسیو (کوریل)، یکی از اعضای سابق هیئت حفریات فرانسوی شروع شده..."

منابع و مواًخذ:(بعضی آثار جهت کمک به خوانندگان اضافه شده است)

1 – ترجمه راجا ترانگینی، ترجمه رنجیت سیترام پندت (انگلیسی)

2 – تاریخ هند، سر هنری ایلیوت (انگلیسی)

3 – حدودالعالم من المشرق الالمغرب (عربی)

4 – فتوا البلدان، بلاذری 1901(عربی)

5 – اشکال العالم منسوب به جیهانی، موزهٔ کابل (عربی)

6 – زند اوستا، سالنامه موزه گیمه پاریس، جلد اول (فرانسوی)

7 – گاتهای زردشت، پور داؤد

8 – از بلخ تا تاکزیلا، الفرد فوشه (فرانسوی)

9 – تاریخ طبری، ترجمه ابوعلی بن محمد البلعمی، نولشکر کانپور

10 – جوامع الحکایات، محمد عوفی، نسخه قامی موزه کابل (عربی)

11 – پنج هزار سال تاتار، E. H. Parker (انگلیسی)

12 – هیوان تسنگ، ترجمه فرانسوی استانیسلاس ژولین

13 – مسکوکات موزیم پنجاب، وایت هد، لاهور- آکسفورد 1914 (انگلیسی)

14 - مسکوکات شرق، ژاک دو مورگان 1924 (فرانسوی)

15 – تاریخ عمومی صنعت از زمانه های اول تا امروز، لوئی ریمر، پاریس 1939 (فرانسوی)

16 – یاداشت ها راجع به ممالک غربی، ترجمه بیل (انگلیسی)

17 – تجسسات عتیقه شناسی در بگرام، ژوزف هاکن (فرانسوی)

18 – احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی

19 – دیوا نگاری، رسم الخط شاهی (انگلیسی)

20 – سوانح اسکندر کبیر، پلوتارک (انگلیسی)

21 – هرودت، تالیف راولنسن 1862 (انگلیسی)

22 – ایران باستان، حسن پیرنیا

23 – تاریخ فارس، سر پرسی سایکس (انگلیسی)

24 – تاریخ یونان، گروس (انگلیسی)

25 – امپریالیزم مقدونی، ژوگی (فرانسوی)

26 – آریانا انتیکوا، اچ. اچ. ویلسن (انگلیسی)

27 – موهنجو دیرو و هرپه، سر جان مارشال (انگلیسی)

28 – بکترا، اچ. جی. راولنسن (انگلیسی)

29 – میهترا، زوراسترا و قبل التاریخ آریائی و مسیحی، شارل اوتران 1935 (فرانسوی)

30 – تمدن ایرانی های شرقی، گایگر، ترجمهٔ دوباره دستور پشوتان سنجانا

31 – گرامر اوستا و مقایسه آن با سانسکریت، جکسن (انگلیسی)

32 – پامیر، گوردن (انگلیسی)

33 – مذهب ویدیک، برگین (فرانسوی)

34 - شاهنامه فردوسی، چاپ کتابخانه بروخیم تهران

35 – تاریخ زوراستریزم، ام. ان. دهالا، آکسفورد (انگلیسی)

36 – متون پهلوی، جلد پنجم، قسمت اول، آکسفورد 1880 (انگلیسی)

37 – گریکوبودیک گندهارا، الفرد فوشه (فرانسوی)

38 – ارباب انواع زوراستری، سر اورل استین، 1880 (انگلیسی)

39 – مدنیت های قدیم، کورتی لبه (فرانسوی)

40 – حمله اسکندر کبیر به هند، مکدونالد کرندل (انگلیسی)

41 – افغانستان، امیل ترنگلر(انگلیسی)

42 - گریکوبودیک گندهارا، الفرد فوشه (فرانسوی)

43 – امپراطوری علفزار، رونه گروسه (فرانسوی)

44 – آشوکا، ونیسنت سمیت (انگلیسی)

45 – فارس های باستان، کلیمانت هارت (انگلیسی)

46 – مطالعات افغانی، و. هینری، پاریس 1882 (فرانسوی)

47 – کلتور ریگویدیک، چندرا داس (انگلیسی)

49 – هند در عصر موریا، بربرها، یونانی ها، پارت ها، یوچی ها- واله دوپوسن (فرانسوی)

50 - هند مدنیت خیز، سیلون لیوی (فرانسوی)

51 – مطالعات جغرافیائی شمالغرب هند، وی. وین دو سن مارتن (فرانسوی)

52 – آریاها، ژورژ پوسن (فرانسوی)

53 - دروس در علم زبانها، مکس میولر 1861-64 (انگلیسی)

54 – رهنمای تاریخ باستانی شرق، فرانسوا لنورمانت (فرانسوی)

55 – آریانا، احمد علی کهزاد، انجمن تاریخ 1321

56 – سرودهای ریگ وید، پال تی. اچ. گریفیت (انگلیسی)

57 – اراضی خلافت شرقی- فصل خراسان، لوسترانج (فرانسوی)

58 - سفرنامه، ناصر خسرو، برلین 1340

59 – تاریخ بخارا، ترشیخی، تهران 1317

60 – زین الاخبار، عبدالحی ضحاک گردیزی، برلین 1928

61 – حدیقه الاقالیم، مرتضی حسین، لاهور 1928

62 – تاریخ سیستان

63 – تاریخ افغانستان، جلد اول و دوم، احمد علی کهزاد، انجمن تاریخ 1325

64 – سرخ کوتل، الف- آتشکدهٔ سرخ کوتل در کوشانشهر: احمد علی کهزاد، ب-
آبدهٔ باستانی عصر کوشانی در باختر: دانیل شلوم برژه، ترجمه: احمد علی
کهزاد 1333

65 – مسکوکات قدیم افغانستان، احمد علی کهزاد